



تمامی حقوق برای مؤسسه حکمت نوین اسلامی محفوظ است.

akhosropanah@yahoo.com  
khosropanah.ir  
mhekmat.ir

## فلسفه علم کلام

محمد صفر جبرئیلی

### درآمد

هر يك از علوم، حتی علوم دینی فلسفه‌ای دارد که از آن به «فلسفه‌های مضاف» تعبیر می‌شود. فلسفه هر علمی تابع آن علم و متفرع بر آن است. یعنی تا خود علم پدید نیاید نوبت پدید آمدن فلسفه آن علم نمی‌رسد. لذا فلسفه‌های مضاف همواره معرفت درجه دوم بوده چنانچه مضاف‌الیه آنها نیز همیشه معرفت درجه اول است.

فیلسوف هر علمی به کالبد شکافی علم مورد نظر خود پرداخته و شناسامه آن را مطالعه می‌کند و از او می‌پرسد که از چه روشی پیروی می‌کند؟ چه مدل‌های را به کار می‌گیرد؟ و از چه قضایای استفاده می‌برد؟ در واقع کار این گونه از علوم، رصد مسائل علم مورد نظر خود اوست.

تعریف «فلسفه مضاف» به طور کلی و فلسفه علم کلام به طور خاص چندان منقح و تبیین نشده است. ولفسن نیز در کتاب فلسفه علم کلام هیچ تعریفی از آن ارائه نکرده است، لذا نگارنده نیز درصدد ارائه تعریف هر چند نسبتاً جامع و مانع نیست اما می‌توان گفت که:

فلسفه علم کلام به عنوان یکی از فلسفه‌های مضاف و علوم درجه دوم به مبانی نظری و تحلیلی کلام پرداخته و مبادی تصوری، تصدیقی و روش شناختی آن را تنقیح می‌کند.

به عبارت دیگر: فلسفه کلام دانشی است که به عنوان علم ناظر به کلام نظر می‌کند و به تحقیق موضوع، محمول، مبادی و مقدمات، غایات، راه‌های روش شناختی و ارتباط آن با علوم دیگر می‌پردازد و ابتناء و استناد مسائل کلامی بر عقل و برهان، ظن و جدل و یا نقل و تعبد را بررسی کرده و نفوذ و تاثیر عوامل خارجی مانند فلسفه یونان و فرهنگ‌های دیگر را در علم کلام می‌کاود.

با توجه به تعریف فلسفه کلام، وظایف و رسالت‌های آن، مباحثی که تحت این عنوان در این نوشتار مورد بحث قرار گرفته است عبارتند از:

۱. نام‌گذاری

۲. تعریف

۳. موضوع
۴. غایت و اهداف
۵. وظایف و مسئولیت‌ها
۶. روش‌ها
۷. رابطه آن با علوم دیگر
۸. قلمرو و گستره
۹. مذاهب و مکاتب کلامی
۱۰. عوامل و زمینه‌های پیدایش
۱۱. منابع علم کلام
۱۲. ادوار و مراحل تاریخی
۱۳. روی‌کردها کلی
۱۴. ویژگی‌ها

در ادامه به اقتضای نوشتار و رعایت حجم، گزارشی توصیفی - تحلیلی، نه چندان مبسوط از مباحث یاد شده تقدیم می‌شود طبیعی است که در نه مورد اول بیشتر مباحث مشترک بین تمام مذاهب اسلامی است، اما سه بحث پایانی بیشتر ناظر به کلام شیعی است.

#### ۱. وجه تسمیه

برای نام‌گذاری این علم به علم «کلام» چند وجه ذکر شده است .

۱. حدوث و قدم کلام الله: مهمترین یا اولین مسأله‌ای که متکلمان درباره آن سخن گفته‌اند، این بود که آیا کلام خداوند حادث است یا قدیم؟ از این جهت این علم را «کلام» نامیدند.
۲. عناوین و سرفصل بحث‌های کلامی: سرفصل‌های مباحث این علم با «الکلام فی کذا» آغاز می‌شوند. لذا خود این علم نیز به «علم کلام» مشهور شد.
۳. قدرت مناظره، مجادله و گفتگو: علم کلام قدرت مناظره، جدال و گفتگو را در شخص تقویت می‌کند. مناظره چیزی جز تکلم و گفتگو نیست و لذا این علم به «کلام» شهرت یافته است.
۴. استحکام دلایل علم کلام: از آنجا که استواری و استحکام دلایل مایه استواری سخن است و با توجه به اینکه علم کلام معمولاً از دلایل مستحکم و قوی برخوردار است لذا آن را «کلام» نامیده‌اند. چنانکه در میان چند سخن و گفتار آنکه قوی‌تر است می‌گویند «هذا هو الکلام».

۵. مقابله با فلاسفه: فلاسفه مقدمه مباحث فلسفی خود را «منطق» نامیدند. متکلمان به جهت مقابله با آنان علم خود را «کلام» نام گذاشتند تا از منطق که به معنای نطق و سخن گفتن است و مقدمه فلسفه به حساب می‌آید اظهار بی‌نیازی کنند.

بسیاری از وجوه ذکر شده محل تأمل و مورد مناقشه است. شواهد تاریخی نیز آنها را تایید نمی‌کند، در عین حال وجه سوم بر وجوه دیگر برتری دارد، زیرا مناظره، علاوه بر اینکه در علم کلام نقش اساسی دارد ملازم با آن نیز هست.

#### ۲. تعریف علم کلام

هدف از ارائه تعریف، یا شناخت ذات و واقعیت معرف است و یا شناخت و تمییز آن از امور دیگری است چنانکه محقق لاهیجی می‌نویسد:

مقصود از تعریف یا حصول کُنه بود و یا تمیز نام.

هدف اول مربوط به مفاهیم حقیقی و معقولات اولیه است که با حد و رسم تأمین می‌شود. برای مثال در تعریف انسان می‌گویند: حیوان ناطق. اما هدف دوم از آن امور اعتباری و از جمله برخی از علوم است هدف از تعریف هر علمی، شناخت وجه امتیاز آن علم از علوم دیگر است تا مباحث آنها با هم خلط و آمیخته نشود.

در امور اعتباری و از جمله علوم (اعتباری) تعریف یا به موضوع است، یا به غرض و فایده، و یا به روش البته تعریف به موضوع از آن جهت که جامع‌تر و مانع‌تر است کامل‌تر نیز هست. به همین جهت برای علم کلام تعریف‌های متعددی ارائه شده است که برخی تعریف به موضوع و برخی دیگر تعریف به غایت است.

برخی علم کلام را جزو علوم ابزار و آلی می‌دانند و آنرا تعریف به غایت می‌کنند و گروهی آنرا جزو علوم اصلی به شمار آورند و با موضوع به تعریف آن می‌پردازند. در صورت اول، کلام هویتی دفاعی دارد ولی در صورت دوم هویت آن معرفت‌زایی است.

در نگاه متأخران که موضوع علم کلام را گسترش داده و حتی آنرا به عام‌ترین موضوعات یعنی «موجود بما هو موجود»، سرایت داده‌اند کلام نیز جزو علوم اصلی خواهد بود. با عنایت به نکات مطرح شده، متکلمان و اندیشمندان از گذشته‌های دور تاکنون تعریف‌های متعددی از علم کلام ارائه کرده‌اند که در ادامه به پنج نمونه از آنها اکتفا می‌شود.

۱. فارابی (م ۳۳۹ ق):

کلام صنعت و فنی است که انسان به مدد آن می‌تواند به یاری آراء و افعال محدود و معینی که واضع شریعت آنها را صریحاً بیان کرده است بپردازد و هر چه را مخالف آن است باطل نماید.

۲. ابن خلدون (۷۳۲-۸۰۸ ق):

دانشی است متضمن اثبات عقاید ایمانی بوسیله ادله عقلی و ردّ بر بدعت‌گذارانی که از اعتقادات مذاهب سلف و اهل سنت منحرف شده‌اند.

۳. محقق ایجی (۷۱۰-۷۵۶ ق):

علمی است که با آن می‌توان عقاید دینی را از طریق اقامه دلیل و ردّ شبهات اثبات کرد.

۴. محقق لاهیجی (م ۱۰۷۲ ق):

صناعتی نظری است که با آن می‌توان عقاید دینی را اثبات کرد.

در این چهار تعریف معمولاً موضوع کلام، عقاید دینی - ایمانی و روش آن بهره‌گیری از ادله عقلی و نقلی (گفتار)، وظیفه و رسالت آن، اثبات، دفاع و رد شبهات مطرح شده است.

۵. شهید مطهری (۱۲۵۸ ش):

علم کلام، علمی است که درباره عقاید اسلامی یعنی آنچه از نظر اسلام باید بدان معتقد بود و ایمان داشت بحث می‌کند به این نحو که آنها را توضیح می‌دهد و درباره آنها استدلال می‌کند و از آنها دفاع می‌نماید.

برتری این تعریف بر تعریف‌های دیگر در عین اینکه جهات حسن همه آنها را دارد این است که توضیح و تبیین عقاید اسلامی را نیز از وظایف کلام و متکلم دانسته است، زیرا چه بسا منشأ شبهات و اعتراضات مخالفان تفسیرهای نادرست آنان از عقاید و مفاهیم دینی بانگد ... و راه دفاع از دین و پاسخگویی به این قبیل شبهات، توضیح و تفسیر صحیح مفاهیم و عقاید دینی است.

۳. موضوع علم کلام

برخی علم کلام را علمی بدون موضوع دانسته‌اند، اما از دیدگاه مشهور دارای موضوع است. هر چند آنان در وحدت و یا تعدد آن اختلاف دارند. خواجه نصیرالدین طوسی (۷۲۶ هـ) و علامه شهید مطهری

(۱۳۵۸ هـ. ش) معتقدند که علم کلام موضوع دارد ولی يك چیز نیست بلکه چیزهای متعددی موضوع این علم هستند. در این صورت جهت جامع لازم است به اعتقاد خواجه نصیر جهت جامع، انتساب مسایل کلام به ذات باری تعالی است و از نظر استاد مطهری اشتراك در غایت و غرض، بیانگر وحدت آنها است.

او می‌نویسد: برخی از علمای اسلام درصدد برآمده‌اند تا برای علم کلام موضوع و تعریفی بیابند نظیر موضوع و تعریفی که برای علوم فلسفی هست و نظریات مختلفی در این زمینه ابراز کرده‌اند و این اشتباه است. زیرا موضوع مشخص داشتن مربوط به علوم است که مسائل آن وحدت ذاتی دارند. اما علوم که مسائل آنها وحدت اعتباری دارند نمی‌توانند موضوع واحدی داشته باشند. ایشان علم کلام را از نوع دوم می‌دانند و معتقد است که این گونه علوم موضوعات متعدد و متباینه دارند که غرض و هدف مشترک منشأ وحدت و اعتبار آنها شده است.

در مقابل، مشهور علما قائل به وحدت موضوع در علم کلامند هر چند با هم هم‌رأی نبوده آراء مختلفی دارند که عمده‌ترین آنها عبارتند از:

- موجود بما هو موجود.

- معلومات خاصه «معرفت‌هایی که در طریق اثبات عقاید دینی قرار گرفته است»

- وجود خداوند و وجود ممکنات.

- ذات باری تعالی، صفات و افعال او.

- عقاید ایمانی یا اوضاع شریعت .

منشأ اختلاف چیست؟ از آنجا که علم کلام مانند هر علم دیگری سیر تکاملی و تطوری خود را در پی داشته است چه بسا در يك مقطع و مرحله چیزی موضوع بوده است که در مراحل بعدی جای خود را به چیز دیگری داده است.

آیه الله سبحانی می‌نویسد:

علم کلام با گذشت زمان تحول و تطور یافته است، در قرن‌های نخستین هدف اصلی این علم فقط دفاع از عقاید ایمانی بود و متکلمان آنچنان در پی غرض و فایده‌ای غیر از آن نبودند، اما به مرور زمان و با برخورد فرهنگ‌ها و ورود فلسفه و افکار فیلسوفان، متکلمان نیز به ناچار مجبور به گسترش و بسط معارف هستی‌شناسی اعم از طبیعیات، فلکیات و همچنین بررسی قواعدی در امور عامه فلسفی شدند و همین مساله سبب شد تا نظر و دیدگاه آنان در موضوع این علم نیز متفاوت و گاه مخالف هم باشد.

بر همین اساس، برخی موضوع علم کلام در نگاه متقدمان را اوضاع شریعت و از نظر متأخران نیز موجود بما هو موجود علی نهج قانون اسلام دانسته‌اند.

بحث درباره اقوال یاد شده به مجال گسترده‌ای نیاز دارد، اما بهتر آن است که موضوع علم کلام را ذات و صفات خداوند بدانیم. عقاید ایمانی نیز پذیرفته است زیرا بازگشت آن به ذات و صفات خداوند خواهد بود.

۴. غایات و اهداف علم کلام

در اینکه اهداف، غایات و فوائد علم کلام چیست؟ بهترین و جامع‌ترین بیان از آن مرحوم محقق لاهیجی است. ایشان ضمن ضروری دانستن بیان فایده و غرض در هر علمی، اهداف و غایات علم کلام را چند چیز می‌داند:

الف. نسبت به متکلم دو جنبه دارد یکی از جهت نظری همان دین‌شناسی تحقیقی و معرفت تفصیلی به معارف دین و در رأس آنها «معرفة الله» است که افضل الفرائض است. دیگری از جنبه عملی و

تربیتی است که معرفت تحقیقی موجب رسوخ بیشتر اعتقاد به خدا و در نتیجه اخلاص در اعمال می‌شود.

ب. نسبت به دیگران، راهنمایی و ارشاد حق جویان و الزام و اقناع معاندان را در پی دارد.

ج. در ارتباط با عقاید دینی عهده‌دار تبیین، اثبات و دفاع از آنهاست.

د. نسبت به علوم دیگر نیز، همه علوم دینی در اثبات موضوعشان نیازمند به علم کلاماند چرا که تا وجود خداوند و صفات کمال او، ضرورت تکلیف، بعثت و عصمت پیامبران و رهبران آسمانی و نزول کتب وحیانی... اثبات نگردد، موضوع علومى مانند تفسیر، حدیث، فقه، اصول و غیره اثبات نخواهد شد.

خواجه نصیرالدین طوسی در این باره گفته است:

اساس همه علوم دینی علم اصول دین است که مسائلس بر محور یقین می‌گردد و بدون آن ورود در مباحث علوم دینی دیگر مانند اصول فقه و فروع آن ممکن نیست. زیرا شروع در آنها بدون آگاهی بر مسائل مربوط به اصول دین مانند سقف بدون پایه است.

۵. وظایف و مسئولیت‌های کلام و متکلمان با توجه به تعریف‌هایی که برای علم کلام گفته شد و فوائد و اهدافی که برای آن بیان شد، وظایف و مسئولیت‌های آنرا می‌توان چنین بر شمرد:

۱. استخراج و استنباط گزاره‌های اعتقادی از منابع دینی؛ (قرآن و سنت)

۲. تنظیم، تنسیق و تبویب گزاره‌ها؛

۳. تبیین و توضیح گزاره‌ها؛

۴. اثبات مدعیات گزاره‌ها؛

۵. دفاع و پاسخ به شبهات؛

۶. روش‌های علم کلام

علم کلام بر خلاف فلسفه که علمی تکرارپذیر است و فقط از «استدلال برهانی» بهره می‌گیرد. از همه روش‌های استدلال بهره می‌برد این ویژگی ناشی از تعدد و تنوع اهداف و غایات علم کلام است. چرا که غرض و غایت تعیین کننده روش نیز هست. اهداف علم کلام چنان که گفته شد عبارتند از:

۱. دین‌شناسی تحقیقی؛ ۲. اثبات موضوعات و مبادی دیگر علوم دینی؛ ۳. ارشاد مسترشدین و الزام معاندین<sup>۴</sup> ۴. دفاع از اصول و عقاید دینی.

برای تحقق غایت اول و دوم استدلال مفید یقین لازم است، که از نظر صورت باید قیاس و یا استقراء تام و معلل باشد و از نظر ماده هم حتماً باید برهانی باشد. اما برای تحقق غایت سوم و چهارم علاوه بر آنها می‌توان از روش‌های دیگر مانند تمثیل، خطابه، جدل، شعر، و اقسام روش‌های عقلی و نقلی استفاده نمود.

البته اصل اولی استفاده از عقل است متکلم از عقل می‌خواهد بهره بگیرد، ولی چون غرض همیشه تعیین کننده روش هم هست و چون غرضش دفاع از اصول دین است گاهی از تجربه هم بهره می‌گیرد و حتی در بعضی از مباحث چاره ندارد که از تاریخ بهره بگیرد مانند بحث امامت که نمی‌تواند از عقل بهره بگیرد. هر چند کلی امامت عقلی است ولی تاریخ آن و حادثه سقیفه را از تاریخ بهره می‌گیرد.

چند نکته ۱. اندیشه کسانی که روش استدلال‌های کلامی را منحصر به جدل دانسته و آن را معرف بحث‌های کلامی می‌شناسند صحیح نیست زیرا همانگونه که بیان شد. اولاً برای غایت نخست (خداشناسی تحقیقی) روش جدل مجاز نیست. در مورد دو غایت اخیر نیز روش بحث منحصر در بهره‌گیری از شیوه جدلی نبوده و از روش خطابه یا برهان نیز می‌توان استفاده کرد.

۲. گاهی تصور می‌شود که بهره‌گیری از روش جدل و یا هر روش دیگری که افاده یقین نکرده و تنها مفید اقناع یا الزام باشد مایه نقصان است. ولی این تصور نادرست ناشی از ناآگاهی یا غفلت از غایت کلام و رسالت متکلم است، گویا تصور شده که مخاطبان بحث‌های کلامی همیشه آمادگی لازم برای دریافت استدلال‌های برهانی را دارند و یا همیشه سر و کار متکلم همیشه با کسانی است که جویای حقیقت بوده و قصد جدال و خصومت ندارند. ولی نادرستی هر دو تصور کاملاً آشکار است.

#### ۷. رابطه علم کلام با علوم دیگر

الف. رابطه هر علمی با علم دیگر یا به توقف است یا به تقدم.

۱. توقف علمی بر علم دیگر به این معناست که حیثیت آن علم و تصدیق مسائلیش متوقف بر علم دیگری باشد که این خود یا به اعتبار موضوع؛ یا غایت؛ یا مبادی؛ و یا روش است.

۲. تقدم علمی بر علم دیگر ممکن است به جهت سهولت فهم يك علم نسبت به علم دیگر باشد و لذا در فهم گزاره‌ها و مفاهیم به آن كمك می‌کند و ممکن است از جهت اتقان و احکام بانتهاد یعنی مسائلی و مبنای آن علم از اتقان و احکام بیشتری برخوردار است لذا فهم و مطالعه آن پایه‌های فکری و علمی شخص را محکم و متقن کرده و او را به فهم بهتر این علم یاری می‌رساند و یا پایه‌های فکری علمی او چنان با آن علم قوی و محکم شده که کمتر دچار تزلزل و سوء فهم و برداشت می‌شود.

ب: علم کلام با دیگر علوم دینی و بشری رابطه‌ای دو طرفه دارد. از برخی علوم بهره می‌گیرد و به برخی دیگر بهره می‌رساند: منطق، معرفت‌شناسی، تاریخ، علوم تجربی از علوم تاثیر گذارند چنانکه فقه، اصول و تفسیر از جمله علوم تاثیر پذیرند. هر چند علوم تأثیرگذار گاهی کلام از آنها استفاده می‌کند و در واقع آنها «مبادی» آن به شمار می‌روند. مانند: منطق، فلسفه، معرفت‌شناسی. و گاهی از طریق تأیید و یا تعارض در علم کلام تأثیر می‌گذارند. مانند: تاریخ، علوم تجربی.

ج: نقش علم کلام در میان علوم دینی

علم کلام نسبت به دیگر علوم دینی تأثیرگذار و نقش‌آفرین است چرا که تحقق «موضوع» آنها در گرو این علم قرار داد. اگر در علم کلام به اثبات ذات باری تعالی پرداخته و وجود مقدس او ثابت نشود، به طور قطع «فقه»، «تفسیر» و «حدیث» موضوعی نخواهند داشت. چرا که دیگر مکلفی نیست تا از فعل مکلف سخن به میان آید. منزل کتابی نیست تا به تفسیر آن پرداخته شود، مرسیل رسولی نیست تا کلام و سخن او حجت بوده و جمع و تدوین و تقسیم آن ضرورت یابد.

آری اساس همه علوم دینی، علم اصول دین است که مسائلیش بر محور یقین می‌گردد و بدون آن ورود در مباحث علوم دینی دیگر مانند اصول فقه و فروع آن ممکن نیست، زیرا شروع در آنها بدون آگاهی بر مسائل مربوط به اصول دین مانند سقف بدون پایه است.

به تعبیر دیگری: تا ذات و صفات حق عز و علا معلوم نشود دلیل عقلی و همچنین نبوت محمد(صلی الله علیه وآله)، نه مفسر تفسیر قرآن تواند گفت و نه محدث روایت حدیث تواند کرد و نه فقیه فقه را تواند بیان کرد. این نکته به منزله نفی و انکار تأثیرپذیری علم کلام از دیگر علوم دینی نیست. چنانکه به تفصیل از آن بحث خواهد شد.

د. هر علمی از سه جزء تشکیل شده است: موضوع، مبادی و مسائل.

- موضوع: به منزله محوری است که مسائل هر علم را به یکدیگر پیوند می‌دهد.

- مبادی: از اموری که مسائل هر علمی به آن وابسته است که خود بر دو قسم است:

الف: مبادی تصویری: اموری که بیانگر حدود و تعریف موضوعات یا اجزاء و اعراض موضوع هر علم می‌باشند. این قبیل امور در خود همان علم البته به صورت مقدمه مطرح می‌شوند.

ب: مبادی تصدیقی: یا اصول بدیهی و غیر قابل تردیدی هستند که خلاف آنها به ذهن نمی‌رسد. مانتاد بزرگتر بودن کل از جزء، امتناع تناقض، مساوات که «اصول متعارفه» نام دارند.

یا اصولی که بدیهی نبوده و تردید و تصور خلاف در آنها جایز و ممکن است. با اینکه برخی از دلایل علمی بر آنها متکی است اما در آن علم دلیلی بر حجیت آنها اقامه نشده است - هر چند در علم دیگری حجیت آنها مستند به دلیل اثبات شده است - که «اصول موضوعه» نام دارند. مانتاد «اصل علیت» که در همه علوم تجربی و پژوهش‌های علمی مورد استناد می‌باشد ولی بحث از آن در علم فلسفه انجام گرفته است.

□ مسائل: قضایایی که در آن علم مورد بحث و گفتگو قرار می‌گیرد و بر حجت و درستی آنها استدلال می‌شود. که در واقع، مقصد و هدف اصلی هر علمی هستند.

آنچه در این بخش از مبادی و مقدمات علوم یاد می‌شود منظور «اصول موضوعی» هستند. در ادامه به رابطه علم کلام با برخی دیگر از علوم پرداخته می‌شود.

□ ۷. کلام و منطق

علم منطق، قوانین صحیح فکر کردن و به کارگیری درست روش‌های استدلال را آموزش می‌دهد. علم کلام نیز علمی نظری و استدلالی است و بدین جهت علم منطق از مبادی ضروری آن خواهد بود. همین اساس برخی متکلمان اسلامی در آغاز رساله‌های کلامی خود به طور مبسوط یا مختصر به طرح مباحث منطق می‌پردازند.

□ ۷. کلام و معرفت‌شناسی

معرفت‌شناسی علمی است که درباره شناخت‌های انسان و ارزشیابی انواع و تعیین ملاک صحت و خطای آنها بحث می‌کند.

این علم هر چند به عنوان يك رشته مدون و شاخه‌ای مستقل در دین‌پژوهی سابقه‌ای زیاد ندارد و از عمری کمتر از سه قرن برخوردار است. اما اصل آن سابقه‌ای دیرینه دارد، در متون کلامی و فلسفی قدیم مطرح بوده است. چنانکه گفته شد در این علم از مباحثی مانند فکر، شناخت، واقع‌نمایی علم، ابزار شناخت، حدود شناخت، اقسام شناخت و ... بحث می‌شود. علم کلام نیز که بسیاری از مباحث آن گزاره‌های اخباری‌اند، لذا واقع نما و حکایت‌گر از خارجند. مهمترین غایت آن نیز شناخت باری تعالی و صفات اوست. طبیعی است که برای فهم آن گزاره‌ها و تشخیص صدق و کذب آنها باید با شناخت ابزار و حدود آن آشنا شد، که آن هم در گرو آشنایی با علم «معرفت‌شناسی» است. به همین جهت این علم در واقع بر همه علوم و از جمله علم کلام مقدم است. زیرا تا نظریه معرفت حل نشود و مقدار نیل بشر به شناخت خود تبیین نگردد هرگز طرح مسائل فلسفی، کلامی سودی ندارد؛ زیرا کسی که در این پندار به سر می‌برد که جهان قابل شناخت نیست و کسی که در این وهم متحیر است که شناخت هیچ چیز غیر تجربی میسر نیست. ارایه مسائل عقلی که مسبوق به پذیرش اصل شناخت است برای او نفعی ندارد.

□ ۷. کلام و فلسفه

فلسفه علمی است که از احوال موجود مطلق و به تعبیری دیگر از احوال کلی وجود گفتگو می‌کند و مجموعه قضایا و مسائلی که پیرامون «موجود بما هو موجود» مطرح می‌شود را تشکیل می‌دهد و موضوع آن نیز «موجود بما هو» موجود است.

بر همین اساس کلام از دو جهت نیازمند فلسفه است:

۱. از جهت موضوع: از آنجائی که موضوع فلسفه (وجود مطلق) نسبت به موضوع علوم دیگر عمومیت دارد لذا همه علوم و از جمله علم کلام در اثبات موضوعشان نیازمند فلسفه‌اند. یعنی علم کلام در تصدیق و علم به موضوعش که همان (خدا و صفات ذات و فعل او) باشد به فلسفه نیازمند است. البته علومی از این جهت نیازمند فلسفه هستند که موضوع آنها بدیهی نباشد. برخی از صاحب نظران بر این عقیده‌اند که اصل اثبات خدا بدیهی است و نیازی به برهان و دلیل ندارد. بنابراین علم کلام از این جهت که موضوعش بدیهی است هیچ نیازی به فلسفه نخواهد داشت. اما چنانکه گفته شد موضوع علم کلام «خدا و صفات ذات و صفات فعل» است، لذا اگر اصل وجود خدا بدیهی باشد وجود صفات او نظری است و نیازمند اثبات از راه دلیل و استدلال است.

۲. از جهت مبادی و مقدمات: بسیاری از مسائل فلسفی از مبادی استدلال‌های کلامی بوده و نقش تعیین کننده‌ای در بحث‌های کلامی ایفا می‌کنند. این تأثیرگذاری و نقش‌آفرینی از دوره‌های پیشین علم کلام به صورتی نمایان و آشکار جلوه‌گر بوده است. شاید به آسانی بتوان در آثار شیخ مفید (۴۱۳هـ) به این طرف این نمود را مشاهده کرد. هر چند در دوره خواجه نصیر (۷۳۶هـ) جلوه‌ای بیشتر یافت و در حکمت متعالیه ملاصدرا (۱۰۵۰هـ) به اوج خود رسید.

واقعاً اگر متکلمی از مباحثی مانند اصالت وجود، تشکیک در وجود، وحدت و اقسام آن، علت و معلول، امتناع دور و تسلسل و ... آگاهی نداشته باشد چگونه این کلام خواجه را تبیین خواهد کرد: *الموجود ان كان واجباً فهو المطلوب و الا استلزمه لاستحالة الدور و تسلسل.*

و یا اینکه او با وجوب الوجود بیست و چهار صفت ثبوتی و سلبی برای ذات باری تعالی اثبات کرده است. چنانکه در جای خود گفته شده است، متکلمان قرن پنجم به بعد در آثار خود متعرض مباحث فلسفی می‌شده‌اند هر چند اوج و کمال آن به خواجه نصیر طوسی بر می‌گردد. مثلاً شیخ مفید در «اوائل المقالات» بخشی را با عنوان «اللطف من الکلام»، به مباحثی از این قبیل اختصاص داده است و یا نوبختی (ق ۵ و ۶) در «الیاقوت» قبل از طرح مباحث کلامی برخی از مباحث فلسفی را طرح کرده است و همچنین ابن میثم بحرانی (۶۷۹هـ) در قواعد المرام و ... .

#### ۷. کلام و علوم تجربی

علم کلام علاوه بر اینکه می‌تواند مسأله‌ای را با استفاده از مبادی عقلی و استدلالی تحقیق و بررسی کند از روش تجربی نیز بهره می‌گیرد و شاید در مواردی نتایج کلامی منوط به استفاده از علوم تجربی باشد خصوصاً اگر بخواهد از طریق برون دینی به اثبات گزاره‌های دینی بپردازد. چند نمونه زیر می‌تواند بیانگر این رابطه باشد.

۱. اثبات مفید بودن دین و دینداری: در اینکه اصل دین و دینداری برای بشر و جامعه بشری فایده دارد، قطعاً یکی از راه‌های اثبات آن استفاده از علم تجربی، آزمایشگاهی و آماری است. قرآن کریم می‌فرماید:

أَلَا يَذُكُرُ اللَّهُ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ. (رعد / ۲۸)

یا فرموده است: نماز انسان را از فرو افتادن در ورطه فساد و فحشاء باز می‌دارد (عنکبوت / ۴۵) اما اثبات برون دینی این مدعا با استفاده از علوم تجربی اعم از روان‌شناسی، جامعه‌شناسی و آمار ممکن است.

۲. اثبات خدا: در برهان امکان و وجوب از مبادی عقلی استفاده می‌شود. اما در برهان «نظام» و «اتقان صنع» از علوم تجربی، مشاهده، تجربه و آزمایش بهره برده می‌شود.

۳. فلسفه احکام: قبلاً گفته شد که بحث از فلسفه احکام در قلمرو علم کلام است، اما اثبات و تبیین فلسفه و حکمت برخی از احکام در گرو استفاده از علوم تجربی است. مثلاً فریضه روزه که با استفاده



از علوم پزشکی و حتی روان‌شناسی آثار سودمند آن بر جسم و روان شخص معلوم می‌شود. در روایت نیز آمده است که فرموده‌اند:

روزه بگیرید تا صحیح و سالم باشید.

هـ ۷. اصول فقه و کلام

اصول فقه تاریخ پیدایش و سیر تاریخی خود را دارد. چنانکه از مسائل و مباحث ویژه‌ای نیز برخوردار است. به احتمال زیاد در قرن دوم هجری در عصر امام باقر(علیه السلام) (۱۱۴ هـ) و امام صادق(علیه السلام) (۱۴۸ هـ) مرحله اولی تأسیس خود را آغاز کرده است. در دوره بعد مرحله «تصنیف» و «تدوین» را پشت سر گذاشته است و سپس وارد مرحله «اختلاط» خصوصاً علم کلام شده است. هر چند در دوره‌های بعدی، اصولیون تلاش کرده‌اند تا این علم را از علوم دیگر و از جمله کلام بپیرایند، اما هیچ‌گاه و هیچ وقت از تأثیر شدید علم کلام بیرون نرفته است و پیوسته تحت تأثیر مسائلی از علم کلام بوده است. البته در دوره جدید یعنی از عصر وحید بهبهانی (۱۲۰۸ هـ) به بعد، کمتر مباحث و مسائل کلامی در علم اصول مطرح شده است. و بیشتر تحت تأثیر فلسفه قرار گرفته است.

تأثیر علم کلام بر علم اصول به دو گونه قابل ترسیم است:

- الف: طرح مباحث و مسائل کلامی که به قواعد استنباط نیز ربطی ندارد.

از جمله مباحثی که در این راستا در کتب اصول فقه مطرح شده‌اند موارد زیر را می‌توان نام برد:

۱. فی ذکر ما يجب معرفته فی صفات الله و النبی(صلی الله علیه وآله) و الائمة(علیهم السلام).

۲. فی صفة العلم الواقع عند الاخبار

۳. هل كان النبی(صلی الله علیه وآله) متعبداً بشرایع من تقدمه ام لا؟

۴. لا يجوز ان يفوض الله تعالى الى النبی(صلی الله علیه وآله) او العالم ان یجزم فی الشرعیات بما شاء اذا علم انه لا یختار الا الصواب

۵. ان الکفار مخاطبون بالشرایع.

- ب: طرح مباحثی از علم کلام که تصدیق پاره‌ای از مسائل علم اصول فقه توقف به آنها دارد.

از این گونه مباحث به «مبانی کلامی اجتهاد» یا «مبادی کلامی» نام برده می‌شود.

- مبادی کلامی اصول فقه

دسته دوم از مباحث و مسائل کلامی که در علم اصول فقه مطرح می‌شدند، کاملاً مربوط و بلکه نقش کلیدی دارند، چرا که برخی از مسائل علم اصول فقه بر آنها توقف دارند.

از دوره‌های اولیه اصول فقه طرح این مسائل و مباحث در کتاب‌های اصولی رایج و متداول بوده است؛ هر چند بعدها سعی شده است که آنها در جای خود که همان علم کلام باشد مطرح شوند و در کتب اصول فقه خواننده را به آنجا ارجاع نمایند. ولی هیچ‌گاه این علم نتوانست خود را از آنها بپیراید و نه فقط به ارجاع و احاله بلکه در مواردی برخی از آنها به تفصیل در کتاب‌های اصول فقه مطرح شده‌اند.

از جمله آن مباحث بدین شرحند:

۱. حسن و قبح عقلی.

۲. تلازم بین حکم عقل و شرع.

۳. قبح تأخیر بیان از وقت حاجت.

۴. قبح عقاب بدون بیان.

۵. قبح خطابی که هیچ معنایی از آن اراده نمی‌شود.

۶. شرایط حسن فرامین الهی.

۷. تکلیف ما لا یطاق.

۸. حجیت کتاب و سنت

۹. قاعدة لطف.

۱۰. عصمت پیامبر و امام.

۱۱. نظر و علم حاصل از آن.

۱۲. حکمت الهی.

۱۳. فقه و کلام

علم فقه عبارت است از: دانستن احکام شرعی فرعی از روی ادله تفصیلی آنها و موضوع آن نیز «فعل المکلف» است.

این علم از چند جهت متأثر از «علم کلام» و متفرع بر آن است.

۱. از جهت موضوع: تا اصل تکلیفی ثابت نباشد و وجود مکلفی به اثبات نرسیده باشد نوبت به فعل مکلف نخواهد رسید.

۲. از جهت مبادی و مقدمات: تا حسن تکلیف و شرایط آن، مواد و مقدماتی که بیانگر تکلیف بشری در ابعاد مختلف آن است در علم کلام معلوم و مبین نشده باشد نوبت به چگونگی تکلیف و انجام آن نخواهد رسید. و فقیه این موارد و مباحث را از علم کلام گرفته و به عنوان «اصل موضوعی» از آنها بهره می‌گیرد.

۳. از جهت غایت: در جای خود گفته شد که علم کلام شناخت و معرفت تحقیقی انسان را به خداوند رشد داده و آن را به مرحله تحقیق می‌رساند اعتقاد او را به خدای تعالی و ایمان او را به احکام دینی راسخ‌تر می‌کند. و در پرتو آن به نیتی پاک و عبادتی خالص دست می‌یابد.

۴. از جهت منابع و مدارک: از جهت منابع و مدارک احکام که عمده‌ترین آنها قرآن و سنت است علم فقه نیازمند علم کلام است تا حقانیت قرآن و حجیت سنت در علم کلام ثابت نشود نوبت استناد و استنباط از آنها در فقه فراهم نمی‌آید. اگر فقیهی خود توانست به کشف و استخراج مبانی و مقدمات کلامی فقه بپردازد و حقانیت قرآن و حجیت سنت را نیز به اثبات برساند او خود «فقیه متکلم» است که با دو بال فقه و کلام به وظایف هر دو نایل می‌آید.

۱۴. تفسیر و کلام

تفسیر عبارت است از بیان معانی آیات قرآنی و کشف مقاصد و مدالیل آن چنانکه موضوع آن کلام خداوند متعال است.

تفسیر حداقل از دو جهت نیازمند علم کلام است.

۱. از جهت موضوع: مصداق «کلام الله» که موضوع علم تفسیر است، «قرآن مجید» می‌باشد. قطعا هنگامی می‌توان از «کلام الله» سخن گفت و معانی و مقاصد آن را شناخت که حقانیت قرآن مجید به عنوان کلام الهی ثابت شده باشد، اثبات این مطلب و اینکه پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) در این ادعا صادق و راستگوست بر عهده علم کلام است. بحث نسخ هر چند در علم اصول فقه و در زیر مجموعه «امر و نهی» مطرح می‌شود، اما تفاوت آن با بقاء علم کلام بر عهده دارد.

۲. از جهت منابع: منابع علم تفسیر به ترتیب عبارتند از: قرآن، سنت و عقل. تبیین و اثبات حقانیت قرآن، و حجیت سنت را متکلم در علم کلام به انجام می‌رساند. البته بعد از تثبیت صدق ادعای پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله)، اعجاز قرآن مجید، مصونیت آن از تحریف که بیانگر حقانیت آن نیز هست، حجیت قرآن مجید ذاتی خواهد بود. هر چند ذاتی بودن حجیت آن مربوط به مقام «ثبوت» است، اما در مقام «اثبات» به دو طریق ممکن است که دومین آن راه حکیمان و متکلمان است که با علم حصولی و برهان عقلی، معنای اعجاز و فرق معجزه با علوم غریبه مانند سحر و طلسم و شعبده و نیز امتیاز آن با

کارهای مرتاضان و کیفیت اسناد معجزه به مدعی نبوت و تلازم اعجاز با صدق ضروری صاحب دعوی رسالت و سایر مسائل عمیق این رشته معلوم می‌شود. آن گاه با قطع حصولی (علم الیقین) حقانیت قرآن کریم روشن می‌گردد.

#### ۸. قلمرو علم کلام

بحث از قلمرو علم کلام و تعیین گستره آن ممکن است در گرو تعریف، موضوع و اهداف و غایات علم کلام و همچنین رسالت و وظایف متکلمان باشد. اما به طور قطع مورد سوم و چهارم در گستره و قلمرو علم کلام نقش جدی و تأثیری مهم دارد. لذا علم کلام صرف نظر از مقام تعریف و تعیین موضوع و بلکه در مقام واقع از همان ابتدا قلمروی وسیع‌تر و گسترده داشته است؛ چرا که وظیفه عمده و رسالت جدی متکلمان در عرصه پاسخ به پرسش‌ها و دفاع از عقاید دینی در مقابل شبهات و اشکالات دیگران، آنها را وادار می‌داشت تا در مقابل هر پرسشی، پاسخی و در مواجهه با هر شبهه‌ای، دفاعیه‌ای مناسب عرضه بدارند و چه بسا که پرسش‌ها و شبهات فراتر از اصول اعتقادی بوده و حتی فروع دین و مباحث احکام را نیز در بر می‌گرفته است. نمونه‌های آشکاری در متون روایی یافت می‌شوند که بر همان اساس و در راستای تحقیق و انجام همان وظیفه و رسالت مطرح شده‌اند.

هر چند شاید بعدها به جهت تفکیک علوم و یا تفکیک وظیفه صاحبان علم و اندیشه، کلام به قلمرو کمتری اکتفا کرده باشد، اما با توجه به سیر تحول و تطوری که این علم طی کرده است، مباحث و مسائل آن نیز متطور و متحول شده است و چه بسا به مرور، قلمرو و گستره آن نیز فزونی یافته باشد و لذا به نظر می‌رسد این امر بیشتر معلول تطور و تحول علم کلام است؛ هر چند آن هم بر اساس اهداف و غایت علم کلام و رسالت و وظایف متکلمان پیش می‌رود.

و لذا مسائل علم کلام را باید گسترده‌تر از آنی دانست که در کتاب‌های کلامی مطرح بوده است، البته در گذشته و حتی اکنون متعارف کتب کلامی بیشتر در مباحث مربوط به اصول دین بحث می‌کنند، اما نگاه جدید به مسائل علم کلام حیطه و گستره آن را نیز وسعت داده است و مباحث و مسائلی را که در کتب پیشینیان کمتر از آن سخن رفته است را طرح کرده‌اند که نمونه‌های آن را در آثار متکلمان معاصر به وفور می‌توان یافت.

- گزاره‌های دینی

نگاهی گذرا به گزاره‌های دینی و اقسام آنها می‌تواند در تبیین قلمرو علم کلام «خصوصاً در دوره معاصر» مفید و راه‌گشا باشد.

معمولاً گزاره‌های دینی را به دو قسمت عمده تقسیم کرده‌اند:

۱. گزاره‌های اخباری یا ناظر به واقع

۲. گزاره‌های انشائی یا ناظر به ارزش

برخی نیز قسم سوم با عنوان «گزاره‌های توصیفی» بدان افزوده‌اند.

گزاره‌های اخباری: از معارف شناختاری‌اند لذا صدق و کذب بردارند. چنانکه برخی اصل این تقسیم را قبول ندارند.

گزاره‌های انشائی: هر چند به دلالت مطابقی بیانگر و حکایتگر از واقع و نفس‌الامر نیستند لذا صدق و کذب‌بردار نخواهند بود. اما به اعتبار منبع و منشأ صدور و نیز هدف و غایت، مستلزم صدق و کذبند.

گزاره‌های اخباری در قالب گزاره‌های عقلانی استدلالی مانند:

لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا

و یا گزاره‌های مربوط به موضوعات عینی مانند:

اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ

وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ، ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْقًا ...

و یا گزاره‌های تاریخی مانند داستان پیامبران بیان شده است.

و گزاره‌های انشائی نیز در قرآن کریم بسیار به چشم می‌خورند. مانند: ۱. اوامر و نواهی ۲. وعده‌ها و وعیدها ۳. تعلیم نیایش‌ها ۴. مسائل استفهامی ۵. مطالبی که به صورت ترجی و تمنی، امید و آرزو آمده است بیان شده‌اند.

چنانکه گفته شد علم کلام متعارف و متداول در فرهنگ مسلمانان به تمام گزاره‌های دینی گفته شده نمی‌پرداخته است و فقط گزاره‌های ناظر به واقع «اخباری»، آن هم نه تمام آنها، بلکه مهم‌ترین آنها که مربوط به صفات و افعال باری تعالی، نبوت، امامت و معاد اکتفا کرده است. اما بعدها طرح پرسش‌هایی درباره فایده دین، علت، حکمت و فلسفه احکام و آثار و ثمرات آنها در ابعاد مختلف زندگی متکلمان اسلامی را واداشت تا به طور جدی‌تر به گزاره‌های انشائی نیز بپردازند. نمونه‌های از این کار را از گذشته‌های دور نیز می‌توان یافت. فضل بن شاذان (م ۲۶۰ هـ) در کتاب «العلل»، شیخ صدوق (م ۳۸۱ هـ) در «علل الشرایع»، خواجه نصیر (م ۶۷۲ هـ) در «تجرید الاعتقاد»، حاجی سبزواری (م ۱۲۸۹ هـ) در «اسرار الحکم» و بعدها به صورتی بهتر و تدوینی جامع‌تر در آثار استاد شهید مطهری از جمله «مقدمه‌ای بر جهان‌بینی، انسان و ایمان»، آیت الله جوادی آملی «حکمت عبادات»، علامه آیت الله سبحانی در «مدخل مسائل جدید» و برخی دیگر از آثارش بدین مسأله پرداخته‌اند.

متکلمان با انجام رسالت دفاعی خود در گزاره‌های اخباری به دفاع از صدق آنها و مطابقتشان با واقع می‌پردازند و نسبت به گزاره‌های انشائی نیز عهده‌دار دفاع از کارآیی و مشکل‌گشایی آنها نیستند. به تعبیر دیگر: کلام قبلاً عهده‌دار تبیین بُعد «نظری» و دفاع از مباحث مربوط به «حکمت نظری» و در عرصه «هست‌ها و نیست‌ها» بوده است. اما بعدها بحث از «حکمت عملی» و فایده و آثار دین و دین‌داری و عمل به بایدها و نبایدها را نیز جزو قلمرو خود داشته است. که شاید مرحوم حاجی سبزواری را سرآغاز این رویکرد دانست که با تألیف «اسرار الحکم» در دو بخش «حکمت نظری» و «حکمت عملی» به این وظیفه خطیر نیز جامه عمل پوشاند.

به تعبیر سوم: قلمرو علم کلام فقط مباحث «اصول دین» یا «جهان‌بینی» نیست بلکه در مواردی مسائل «فروع دین» و «بایدها و نبایدها» را هم در بر خواهد گرفت، متکلم همانگونه که وظیفه دارد تا در کنار تبیین و اثبات اصول عقاید به دفاع از آنها بپردازد. موظف است تا به رسالت خود در دفاع از فروع دین هم همت گمارد. هر چند بحث از «فروع دین» و «احکام عملی» بر عهده «فقیه» و در قلمرو «علم فقه» است اما پرسش در زمینه احکام فرعی.

گاهی به هدف دست یافتن به مدرک حکم است که پاسخگویی آن در رسالت علم فقه و فقیهان خواهد بود. اما اگر هدف شناخت فلسفه یا حکمت حکم باشد پاسخگویی به آن بر عهده علم کلام و متکلمان است.

این گونه بحث‌ها سابقه‌ای طولانی دارد و حتی در عصر پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) نیز مطرح بوده است. عده‌ای از یهودیان خدمت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) رسیده و پرسش‌های درباره فلسفه و

حکمت برخی از احکام عملی مطرح کردند که از جمله:

- چرا نمازهای پنجگانه در پنج وقت مقرر شده است؟

- چرا هنگام وضو فقط چهار عضو بدن شسته می‌شود؟

- چرا برای جنابت غسل واجب شده؟ اما برای بول و غائط واجب نیست؟

- چرا خداوند روزه را به مدت سی روز مقرر داشته است؟

- چرا سهم ارث مرد دو برابر سهم زن است؟

این گونه پرسش‌ها از حضرت امیر(علیه السلام) و امامان بعدی نیز مطرح شده و آن بزرگواران پاسخ داده‌اند؛ چنانکه قرآن کریم نیز در مواردی به آنها پرداخته است.

## ۹. مذاهب و مکاتب کلامی

در طول حیات تفکر دینی اسلام، مکاتب کلامی گوناگونی رخ نموده است که بحث از آنها در کتب تاریخی علم کلام و کتاب‌های ملل و نحل مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد.

در ادامه به صورتی گذرا و اجمالی به معرفی اهل حدیث، معتزله و اشاعره می‌پردازیم.

۱. اصحاب حدیث: اصحاب حدیث یا «ظاهرگرایان» پیروان روی‌کردی خاص به معارف دینی اعم از فروع (فقه) و اصول (عقاید) و حتی دیگر ابعاد مختلف معارف اسلامی هستند که در روش خود برای آموزش احادیث و پیروی آن اعتبار ویژه‌ای قائل بوده و اعتنای خاصی داشته‌اند. و در برخورد با معارف دینی منبع و زمینه اصلی مباحث آنها منابع نقلی و احادیث بوده است و گرایش غالب در میان آنان تکیه بر ظاهر نصوص اعتقادی از کتاب و سنت بوده است. و معتقدند که عقل در شناخت معارف و اصول دین و حتی در استنباط احکام و فروع دین هیچ جایگاهی ندارد و حجت نیست.

احمد بن حنبل (۲۴۱ هـ)، مالک بن انس (۱۷۹ هـ)، سفیان بن عیینه (۱۹۷ هـ) و دیگر ظاهرگرایان از هر گونه تاویل و برداشت درایی از نصوص قرآنی و روایی شدیداً پرهیز می‌کرده‌اند.

روی‌کرد آنان به مباحث کلامی بسیار کم‌رنگ و در حد ضرورت بوده است چنانکه روش آنان نیز جنبه‌ای کاملاً جدلی داشته است و با کلام عقلی و برهانی نیز میانه‌ای نداشته و حتی مخالف هم بوده‌اند. احمد بن حنبل با صراحت می‌گفته است: لست صاحب کلام و انما مذهبی الحدیث.

هندسه فکری آنان بر سه بحث اصلی تشبیه و تجسیم، جبر و ارجاء مبتنی بوده است و عقیده به حدوث قرآن کریم، رؤیت خداوند در قیامت نیز از ویژگی‌های برجسته آنان بوده است.

## ۲. معتزله

این مکتب در اوایل قرن دوم توسط واصل بن عطا (۸۰ □ ۱۳۱ هـ) پدید آمد و بر پنج اصل اعتقادی ۱. توحید؛ ۲. عدل؛ ۳. وعد وعید؛ ۴. منزلت بین المنزلتین؛ ۵. امر به معروف و نهی از منکر استوار است که البته خطوط اساسی آن مکتب را تشکیل می‌دهد و گرنه معتقدات خاص معتزله منحصر به این پنج اصل نیست.

روش کلامی آنان آمیزه‌ای از عقل و نقل است که البته عقل بر نقل تقدم و پیشی دارد.

شخصیت‌های نامدار و مشهوری مانند: ۱. ابوسهل بشر بن معقلار (م ۲۱۰ هـ) ۲. ابو هذیل علاّف (م ۲۳۵ هـ) ۳. ابوعلی جبایی (م ۳۰۲ هـ) ۴. ابوهاشم جبائی (م ۳۲۱ ق) ۵. ابوالقاسم بلخی (م ۳۱۹ هـ) ۶. قاضی عبدالجبار (م ۴۱۴ ق). جارالله محمود زمخشری (۵۲۸ هـ)، عزالدین ابن ابی الحدید (۶۵۵ هـ) را می‌توان در این مکتب دید.

مدارس: تفکر غالب و حاکم این مکتب در دو مدرسه بصره و بغداد تبلور یافته است.

ابتدا مدرسه بصره توسط واصل (متوفی ۱۳۱) و با همکاری عمرو بن عبید (م ۱۴۵) پایه‌گذاری شد، و سپس مدرسه بغداد حدود يك قرن بعد توسط بشر بن معتمر (۲۱۰ هـ) تاسیس شد.

پیروان این دو مدرسه در اصول کلی و روش فکری با هم توافق دارند ولی در پاره‌ای از مسایل کلامی دارای آراء مختلفند. آراء معتزله بغداد غالباً با عقاید امامیه هماهنگ است. بعضی از این مدرسه با «الاعتزال المُنشیع» نام می‌برند.

دیدگاه‌های معتزله بغداد در باب نبوت و معاد با آراء معتزله بصره مخالف است زیرا برخی از مشایخ آنها به روافض تمایل دارند. و برخی دیگر به خوارج. به نوشته یکی از اهل تحقیق: و عن الشيعة اخذوا اكثر آراءهم الخاصة بالامامة.

## ترابط شیعه و معتزله

این دو فرقه علیرغم اینکه بر سر بسیاری از موضوعات اختلاف عقیده دارند و هر يك بر رد دیگری مناظره‌هایی برپا کرده و کتاب‌هایی به نگارش درآوردند. با این حال در اصول با یکدیگر تفاوت زیادی ندارند مخصوصاً بعضی از بزرگان شیعه به معتزله و یا بعضی از پیروان معتزله به شیعه تقرب جستند. چنانکه یکی از فرق شیعی یعنی زیدیه به مناسبت اینکه زید بن علی شاگرد واصل بن عطاء معتزلی بوده است از اعتزال پیروی کرده و حتی ائمه معتزله را بر ائمه اهل بیت (علیهم السلام) هم بزرگتر می‌شمردند. اما شیعه امامی فاصله خود را با مذهب معتزله حفظ کرد و حتی جماعتی از شیعیان کوفه بعد از آنکه شنیدند زید از واصل تبعیت می‌کند از او کناره‌گیری کردند. در عین حال امامی مذهبیان رابطه خود را با معتزله نیز قطع نکردند.

تأکید این نکته ضروری به نظر می‌رسد که این ترابط و نزدیکی چنانکه گفته شد، دلیلی بر یکی بودن و وحدت آن دو مکتب در روش و اصول فکری نیست.

آلفرد مادلونگ بر خلاف بسیاری از مستشرقان به این نکته واقف بوده است، او می‌نویسد:

نزدیکی شیعه و معتزله سبب شده است که مورخان اسلام چه در قرون وسطی و چه در قرون معاصر دچار این وسوسه شده‌اند که این دو را از لحاظ پیدایش وابسته به یکدیگر بدانند. اما دلایل و قرائنی آن را رد می‌کند. از جمله:

۱. تعالیم گروه‌های معتزله و شیعه نخستین (قرن دوم هجری) در این اواخر مورد پژوهش‌های تازه قرار گرفته. مدارك و اسناد بیشتری نشان داده است که در آن زمان این دو نهضت از یکدیگر دور بوده‌اند. تنها مذاهب و تعلیمات ایشان درباره امامت که مخصوصاً برای شیعه امامیه عنوان دکتربین داشت از اصل با یکدیگر ناسازگار بود بلکه در مسائلی که بیشتر جنبه کلامی داشت و به خدا و به آزادی آدمی و قضا و قدر مربوط می‌شد. معتزلیان ملاک‌های سنتی سختی وضع کرده بودند که به هر انحرافی صورت شرك می‌داد و میان آن دو گودال غیرقابل عبور فراهم آورده بود که سبب پیدا شدن تضادهای پیوسته و اختلاف نظرهای سخت میان آنان بود.

۲. اختلاف نظرها و مشاجره‌های تلخ میان امامیه و معتزله.

۳. نسبت‌های الحادی و بی‌دینی‌های که معتزله به شیعه می‌دادند.

علامه طباطبایی نیز در رد آن توهم می‌نویسد:

فانّ الاصول المرويه عن ائمة اهل البيت (عليهم السلام) و هي المعتبرة عند القوم لاتلائم مذاق المعتزله فی شیء.

بر این اساس برداشت غلط برخی از مستشرقان و حتی اندیشمندان مسلمان از اهل سنت نسبت به تاثیر معتزله بر تفکر کلامی شیعی و وامدار بودن شیعه از کلام معتزله بی‌پایه و اساس خواهد بود.

و چنانکه گفته شد مدتها قبل از پیدایش مکتب اعتزال شیعه تفکر کلامی خود را آغاز کرده بود.

۳. اشاعره

مذهب اشعری از معروف‌ترین مذاهب کلامی در دنیای اهل سنت است که در آغاز قرن چهارم هجری پدید آمد.

موسس این مذهب ابوالحسن علی بن اسماعیل اشعری است او در سال ۲۶۰ هـ. ق در بصره به دنیا آمد و به سال ۳۲۴ یا ۳۳۰ در بغداد درگذشت. او تحت تاثیر پدرش که از طرفداران اهل حدیث بود در کودکی با عقاید اهل حدیث خو گرفت ولی در دوران جوانی به مکتب اعتزال گرایش پیدا کرد و تا چهل سالگی بر همان روش باقی بود. تا اینکه به دلایلی از آن کناره‌گیری کرد و به جانب‌داری از عقاید اهل حدیث قیام کرد.

روش کلامی روش او آمیزه‌ای است از نقل و عقل البته نقل بر عقل تقدم و پیشی دارد. اشعری به ارائه طرحی نوین اقدام کرد تا به گونه‌ای تضاد موجود میان عقل‌گرایی و ظاهرگرایی را برطرف نماید بدین جهت با هر يك از آن دو گروه هم موافق بود و هم مخالف. با عقل‌گرایان در این جهت که استدلال عقلی در اثبات عقاید دینی بدعت و حرام نبوده بلکه راجح و پسندیده است موافقت نمود و به تألیف رساله «استحسان الخوض فی علم الکلام» مبادرت ورزید و این در حالی بود که اهل حدیث، علم کلام و استدلال عقلی را بدعت و حرام می‌دانستند. او با تأسیس این مکتب جدید در صدد ارائه موضعی میانه بین اهل حدیث و معتزله بود و مهم‌ترین تلاش او بر آن بود تا اهل حدیث را برای دفاع از عقایدشان وادار به استفاده از عقل کند و به همین جهت تا حدی توانست آنها را از موضع افراطی‌شان دور کند. و در تقریر مقاصد اهل حدیث به ازای هر قاعده و اصلی از اصول معتزله، اصلی و قاعده‌ای وضع کرد.

از طرفی در تعارض عقل با ظواهر دینی، ظواهر را مقدم داشت و در نتیجه در بحث از صفات ذات و صفات خیریه با عقاید معتزله مخالفت نمود. همانگونه که اصل تحسین و تفسیح عقلی و متفرعات آن را نیز مردود دانست و هیچ واجب عقلی را نپذیرفت و در این زمینه با اهل حدیث هماهنگ گردید. شخصیت‌ها قاضی ابوبکر باقلانی / ۴۰۳ ق، ابو اسحاق اسفراینی / ۴۱۸ ق، امام الحرمین عبدالملک [خاویزی / ۴۷۸ ق، امام محمد غزالی / ۵۰۵ ق، فخرالدین رازی / ۶۰۶ ق، عضد الدین ایچی / ۷۵۶ ق، سعد الدین تفتازانی / ۷۹۱ ق، سید شریف گرگانی / ۸۱۶ ق، علاء الدین قوشجی / ۸۷۹ ق، شیخ محمد عبده / ۱۳۲۳ ق از شخصیت‌های این مکتب‌اند.

تطور مکتب اشعری

این مکتب در همان مرحله تاسیس با مخالفت معتزلیان روبرو شد. در همان عصر، ماتریدی نیز مکتب فکری به راه انداخت و موجب رقابت با اشعری و جلب نظر ظاهرگرایان برآمد.

آل بویه (حکومت ۳۳۰-۴۴۷ هـ) نیز که طرفدار تفکر عقلی بودند جزو مخالفان شدید اشعری به حساب می‌آمدند و عرصه را بر آنها تنگ می‌گرفتند و لذا در این دوره ظهور چندانی نداشت، در آثار کلامی شیخ مفید (م ۴۱۳ ق) و خصوصاً در «اوایل المقالات» بر خلاف انتظار نام صریحی از اشاعره به عنوان يك گروه کلامی مستقل دیده نمی‌شود.

با شکست آل بویه و پیروزی سلجوقیان در سال ۴۴۷ هـ. به سبب حمایت اینان، مکتب اشعری پیروزی کامل و سیطره تام بر تفکر اسلام سنی پیدا کرد. ولی همچنان مخالفت خود با عقل را پی‌گیری می‌کرد.

در همان ایام کلام اشعری توسط غزالی (۵۰۵ هـ) رنگ باخت و به جای آن رنگ عرفانی گرفت او در عین حال تا حد زیادی اصول اشاعره را تحکیم و تثبیت نموده است. این مکتب بعداً به وسیله فخررازی (۶۰۶ هـ) به فلسفه نزدیک شد، با این اقدام او کلام اشعری را تحول و نیروی مضاعف بخشید. بعد از مدتی بعضی پیروان اشعری رو به عقل‌گرایی آوردند و حتی بعدها شیخ محمد عبده (م ۱۳۲۳ ق) لگانه پیرو این مکتب است علاوه بر اعتقاد جدی به مرتبه عقل و تأویل ظواهر، به حسن و قبح ذاتی اشیاء نیز معتقد شد.

۴. شیعه امامیه

شیعه امامیه که آن را «اثنا عشری» نیز می‌گویند، اکثریت جمعیت شیعه را تشکیل می‌دهند. آنان به امامت امام علی (علیه السلام) و یازده فرزندش اعتقاد داشته و تاکید دارند که آن دوازده امام از مقام عصمت برخوردار بوده و تعیین آنها به این منصب به نص شرعی است.

۱۰. عوامل و زمینه‌های پیدایش علم کلام اسلامی، دانشی است صد در صد اسلامی و ریشه در قرآن و سنت دارد. زادگاه اصلی آن اسلام و فرهنگ اسلامی است. قرآن و احادیث پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) و امامان شیعه (علیهم السلام) عوامل اصلی پیدایش این علم‌اند. البته عوامل دیگری در ظهور و بروز مباحث و مسائل کلامی و گسترش و تطور آن تأثیرگذار بوده‌اند. هر چند مستشرقان خاستگاه آن را بیرون از فرهنگ اسلامی دانسته و آن را زاییده کلام مسیحی یهودی و یا فرهنگ یونان باستان به حساب می‌آورند؛ به ویژه این که آغاز کلام اسلامی را معتزله می‌دانند. کلام شیعی را متأثر از آنان و آنان را نیز متأثر از فلسفه یونانیان می‌دانند حتی معتقدند شیعه در قرن چهارم نیز مکتب کلامی خاص نداشته است. اما با مراجعه به متون کلامی و مطالعه سیر تطور کلام اسلامی جایگاه قرآن و حدیث در پیدایی این علم جلوه‌گر است. طبیعی است که این علم نیز، مانند سایر علوم باید زمینه‌هایی برای پیدایی یافته باشد چرا که هیچ مسأله‌ای در هیچ علمی در خلأ پدید نمی‌آید. حتی انتزاعی‌ترین مسائل علمی و فلسفی نیز خاستگاه بیرونی دارد. بارقه‌های ذهنی دانشمندان به ویژه آن هنگام که پرسشی نو را پیش می‌کشند، اغلب در مشاهدات و تأملات آنان ریشه دارد و دقیقاً به همین دلیل شناخت زمینه‌ها و عوامل پیدایی يك مسأله در هر علمی برای فهم درست آن و نیز کشف علل توجیه کننده حضور آن مسأله در علم ضرورت دارد.

انواع عوامل و زمینه‌ها اندیشمندان و متفکران عوامل و زمینه‌های پیدایش علم کلام اسلامی را به دو دسته داخلی و خارجی، یا خط اصیل و خط دخیل تقسیم کرده‌اند.

عوامل داخلی: عناصری هستند که در داخل دین و متون دینی و خصوصیات جامعه دینی وجود دارند و هر مسلمانی در هر دوره زمانی یا هر وضع مکانی با آنها مواجهه دارد. چنانکه مقصود از عوامل خارجی عناصری هستند که از راه ارتباط جامعه دینی یا اهل دیانت با محیط بیرون از جامعه در جامعه دینی مطرح می‌شوند و نقش اساسی در شکل‌گیری مجموعه مباحث کلامی دارند.

عوامل داخلی خود به سه بخش ظواهر دینی، تفکر عقلی و کشف و شهود تقسیم می‌شود. و ظواهر دینی نیز عبارتند از دو قسم: کتاب (قرآن کریم)، و سنت یا حدیث پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) و امامان اهل البیت (علیهم السلام). آن بزرگواران با تشویق، تحسین و تأیید متکلمان، داور و قضاوت بین آنها، و ارائه دیدگاه‌های کلامی در علم کلام نقش و تأثیر زیادی داشته‌اند.

عوامل خارجی، نیز به چند قسم از جمله حوادث و وقایع تاریخی و اجتماعی، آمیزش و ارتباط مسلمانان با دیگر ادیان و فرهنگ‌ها... و نهضت ترجمه و آشنایی مسلمانان با فلسفه یونان تقسیم می‌شود.

البته این عوامل و زمینه‌ها در سطحی یکسان و مساوی نیستند. در واقع عوامل داخلی و درونی همان عوامل اصلی پیدایی علم کلام اسلامی است و عوامل بیرونی زمینه‌های پیدایی دیدگاه‌ها و عقاید خاص و موردی را پدید آورده‌اند و چه بسا در تکامل و تحول این علم نیز نقش قابل توجهی داشته‌اند.

#### ۱۱. منابع علم کلام

دین مانند مثلثی است که سه ضلع دارد. اضلاع آن عبارتند از قرآن کریم، سنت و عقل برهانی، بر همین اساس منابع و مآخذ دین و از جمله معارف عقیدتی و کلامی همان سه ضلع نامبرده‌اند.

#### ۱. قرآن کریم

از آنجایی که قرآن کریم مآخذ اساسی هر گونه تفکر اسلامی است. و لذا نخستین زمینه کلام در اسلام را مسلماً باید در خود قرآن جستجو کرد. چرا که عامل اصلی اشتغال مسلمانان به علوم عقلی



از طبییات و ریاضیات و غیر آنها به صورت نقل و ترجمه در آغاز کار و به نحو استقلال و ابتکار در سرانجام همان انگیزه فرهنگی بود که قرآن مجید در نفوس مسلمانان فراهم آورده بود. به علاوه اینکه کلام به معنای اصطلاحی آن مستلزم تدوین دلایل عقلی برای تثبیت عقاید ایمانی است و این در واقع مشخصه ذاتی روش بحث قرآنی درباره موضوعات الهیات است. ویژگی‌های انحصاری این کتاب مقدس مانند تحریف ناپذیری واقع گرایی هماهنگی و انسجام درونی، هماهنگی با عقل و فطرت و محتوای علمی آن موجب شده است تا متکلمان مسلمان بیش از هر چیزی به سراغ آیات شریفه آن بروند، مطالعه آثار کلامی متکلمانی که بر اساس قرآن کریم مباحث و مسائل کلامی را بررسی کرده‌اند گواه آشکار این مدعاست. چرا که در معارف الهیه مسأله‌ای به چشم نمی‌آورد مگر اینکه متن آن را و براهین و ادله‌ای را که برای اثبات آن به کار برده شده می‌توان در قرآن و حدیث پیدا کرد و از لابلای آنها بدست آورد.

نقش قرآن در مطالعات و مباحث کلامی:

قرآن کریم از چند جهت در مطالعات کلامی مورد توجه قرار می‌گیرد.

۱. از جهت تعلیم اصول و کلیات عقاید، مانند سخن از اثبات خدا و صفات او و طرح مباحث نبوت و معاد
۲. از جهت روش تأمل و پژوهش در مسایل اعتقادی مانند مواردی که برای توحید و نفی شرک برهان می‌آورد یا مهمترین ویژگی امامت را باز می‌شناساند.
۳. از جهت طرح مسائل نو در حوزه باورها و دیدگاه‌های دینی مانند آنجا که به نظریه تثلیث یا دهری گری اشاره می‌کند.
۴. از جهت طرح مناقشه‌ها، نقدها و ردیه‌های که بر عقاید متضاد مانند بت پرستان و یهودیان و ... داشته است.
۵. از جهت رهایی و آزادسازی عقل و اندیشه و تفکر انسانی از هر قید و بندی و دعوت به تأمل و تفکر.
۶. از جهت کثرت کمی آیات شریفه
۷. از جهت امتیازات کیفی براهین قرآن. چرا که براهین قرآنی ضمن برخورداري از امتیاز برهان منطقی ویژگی‌های خاص خود را دارد. که از جمله می‌توان جامعیت شود عقلی و لفظی، جامعیت حکمت نظری و عملی، عمیق و رسا بودن را نام برد.

نظام و ساختار معارف کلامی در قرآن کریم

چنانکه گفته شد در قرآن کریم آیات زیادی می‌توان یافت که معارف اعتقادی را با سبک استدلال و سلیقه احتجاج عقلی بیان می‌نماید. این آیات مقاصد خود را با دلایل و جهت‌های کافی به غریزه واقع‌بینی و درک استدلالی انسان عرضه می‌دارد.

اندیشمندان و متکلمان شیعی معارف و اندیشه‌های عقیدتی - کلامی قرآن را به گونه‌های مختلف - هر چند نزدیک به هم - تقسیم و تنظیم کرده‌اند. که در ادامه دو نمونه آن تقدیم می‌شود.

الف. علامه طباطبایی «قدس سره شریف» در پایان مقدمه المیزان معارف قرآنی را در شش جهت دسته‌بندی کرده‌اند.

۱. معارف مربوط به اسماء و صفات خداوند

۲. معارف مربوط به افعال خداوند. مانند خلق، امر، اراده، مشیت، هدایت، ضلالت، قضا و قدر، جبر و اختیار
۳. معارف مربوط به واسطه‌های فیض بین انسان و خدای متعال مانند: لوح، قلم، عرش، کرسی، بیت المعمور، آسمان و زمین، ملائکه، شیاطین و جن و ...
۴. معارف مربوط به انسان در زندگی قبل از دنیا
۵. معارف مربوط به انسان در زندگی دنیا. مانند پیدایش نوع، خودشناسی، نبوت، رسالت، وحی، الهام، کتاب و ..

۶. معارف مربوط به انسان بعد از دنیا، مانند عالم برزخ و معاد

البته مرحوم علامه دسته هفتمی که مربوط به اخلاق نیک و بد انسان و دسته هشتم که آیات مربوط به احکام دینی است را هم اشاره کرده‌اند اما تصریح کرده‌اند که مورد هشتم را در تفسیر المیزان بحث نمی‌کنند چرا که بحث از آن بر عهده کتب فقهی است نه تفسیر.

همانگونه که از دسته‌بندی معلوم می‌شود مرحوم علامه ملاک و معیار را همان تقسیم مشهور در تعلیمات دینی می‌داند که عبارت است از عقاید، اخلاق و احکام که شش دسته ذکر شده مجموعه عقاید دینی را تشکیل داده و دسته هفتم و هشتم نیز به ترتیب مربوط به دو قسم دیگر است.

ب: استاد محمدتقی مصباح تقسیم دیگری ارائه کرده‌اند. که ترتیب آن طولی است و معارف قرآن به منزله رودخانه‌ای جاری به حساب آورده است که از منبع فیض الهی سرزیر شده و به هر بخشی و مرحله‌ای که می‌رسد آنجا را سیراب می‌کند. ایشان محور معارف قرآنی را «الله» تبارک و تعالی می‌داند و نظام معارف قرآنی در گستره عقاید را بدین صورت تنظیم کرده است.

۱. خداشناسی. شناخت خدا. توحید، صفات و کلیات افعال الهی
  ۲. جهان‌شناسی. آفریده‌های جهانی، زمین، آسمان، ستارگان، عرش، کرسی، فرشتگان، جن و شیطان
  ۳. انسان‌شناسی. آفرینش انسان، ویژگی‌های روحی، کرامت و شرافت انسان، و دنیا و آخرت
  ۴. راه‌شناسی. وحی، نبوت و امامت
  ۵. راهنما شناسی. پیامبران، ویژگی‌های آنان، کتاب‌های نازل شده، محتوای آنها و ...
- دیگران نیز با تنظیم و تبیین عقاید اسلامی در قرآن کریم پرداخته‌اند.

۲. سنت و حدیث

گونه دوم از ظواهر دینی که مأخذ و مدرک تفکر و اندیشه اسلامی است «بَلَاغَت» است و مراد از آن احادیثی است که از پیامبر اکرم (ص) و اهل بیت (ع) رسیده باشد.

البته سنت بر اساس حدیث متواتر ثقلین همتای قرآن است، اما ثقل اصغر است و در طول قرآن که ثقل اکبر است، قرار دارد و نه در عرض آن و معیت آن دو با هم با نحو لازم و ملزوم است نه به نحو ملازم و نه به نحو طولی است و نه عرضی، بنابراین حجیت سنت معصوم مدیون حجیت قرآن است.

برخی مسایل کلامی صرفاً برخاسته از روایاتند، نظریه «بداء» و «رجعت» هر دو مقوله‌ای‌اند که ابتدا از طریق بیانات حدیثی مطرح شده‌اند هر چند برای اثبات این عقاید گاهی از قرآن کریم هم مدد گرفته می‌شود. چنانکه فهم برخی آیات به مدد اعتقاد به این احادیث آسان‌تر می‌گردد.

قطعاً احادیث و روایات در تدوین علم کلام نقش اصلی را ایفا کرده‌اند. چنانکه آیات شریفه در تأسیس و یا تصحیح بسیاری از مباحث کلامی نقش داشته است.



علي بن ابي طالب (ع) در بين ديگر صحابه رسول خدا (ص) «كالمعقول بين المحسوس» است او عقل است و ديگران حس. حواس به عقل نیازمندند و عقل رهبر آنهاست.

و يا محدث بزرگوار مرحوم كليني درباره يكي از بيانات توحيدى امام (ع) مي نويسد:

اگر تمام جن و انس جمع شوند و خردمندان همه جوامع بشري گردهم آيند كه در بين اين جوامع پيامبري نباشد و اين انديشمندان تنها از راههاي عادي به مقام علمي رسيده باشند اگر بخواهند درباره توحيد خداوند سخن بگويند هرگز آن توان را نخواهند داشت كه همانند علي بن ابي طالب سخن بگويند.

علامه طباطبائي و استاد شهيد مطهري بر همين اساس به نقد ديگاه بعضي مستشرقان و همچنين احمد امين مصري پرداخته اند.

در ميان امامان بعدي نيز امام صادق و امام رضا (ع) بيشتر احاديث اعتقادي را دارند.

روي کردهاي كلامي در بيانات ائمه (ع)

بيانات آن بزرگواران سه روي کرد را نشان مي دهد.

۱. تنظيم استدلالی سخن و ترتيب قياس و نتیجه.
۲. القاء و ايراد يك رشته اصطلاحات كه در لسان عربي سابقه نداشته و مخصوصاً وقتي بوجود آمده اند كه هنوز اصطلاحات فلسفي گذشتگان در ميان عربها شيوع و انتشار نيافته بود.
۳. حل يك رشته مطالب و مسائل در فلسفه الهي كه علاوه بر اين كه در ميان مسلمين مطرح نبوده، در ميان اعراب نيز مفهوم نبوده، اساساً در ميان كلمات فلاسفه قبل از اسلام نيز كه كتب آنها به عربي ترجمه شده عنواني ندارد و در آثار حكماي اسلامي نيز يافت نمي شود مانند. مسأله وحدت حقه در واجب تعالي، «ثبوت وجود واجبي، همان ثبوت وحدت اوست، «واجب معلوم بالذات است» «واجب خود بخود و بلاواسطه شناخت مي شود و همه چيز به واجب شناخته مي شود.

حجيت روايات و احاديث در معارف اعتقادي در گروه تحقق سه ويژگي است:

۱. از حديث سند قطعي باشد، مثل اينكه متواتر يا خبر واحد محفوف به قرينة قطعيه باشد.
۲. از جهت صدور قطعي باشد. يعني روايت براي بيان معارف واقعي صادر شده باشد نه از روي تقيه
۳. از جهت دلالت قطعي باشد نه ظاهر

بر اين اساس در اصول اعتقادي خبر واحد حجيت ندارد. چون ملاك پذيرش اصول عقايد حصول يقين و اطمينان تام است در حاليكه خبر واحد ظني است.

محقق لاهيجي مي نويسد:

مقدماتي كه فراگرفته شود از معصوم به طريق تمثيل به منزله اوليات باشد در قياس برهاني و چنانكه قياس برهاني افاده يقين كند دليلي كه مؤلف باشد از مقدمات مأخوذه از معصوم افاده يقين تواند كرد به اين طريق كه اين مقدمه گفته معصوم است، هر چه گفته معصوم است حق است پس اين مقدمه حق است.

اما ثبوت مقدمه از معصوم بايد كه يقين باشد و اين وقتي تواند بود كه وجود معصوم در هر زمان واجب بود چنانكه مذهب اماميه است چه هر گاه معصوم موجود بود تحصيل يقين در ثبوت مقدمه از معصوم مقدور بود اما اگر موجود نبود وجود او در زمان پيش كافي نتواند بود چه ثبوت مقدمه بر اين تقدير ممكن

نبود مگر به طریق تواتر و حصول تواتر مقدور کسی نتواند بود بلکه اگر تواتر اتفاق افتد مقدمه ثابت شود والا طریقی دیگر بر ثبوت وی نتواند بود. البته اگر خبر واحد مقرون به قرائن قطعیه باشد در اصول عقاید نیز حجیت دارد .

#### ۴. عقل

سومین منبع و مدرک شناخت اصول و معارف اعتقادی عقل است که در مکتب حیات بخش اسلام، جایگاه ویژه‌ای دارد. قرآن کریم آیات بسیاری را به آن اختصاص داده است. چنان که در روایات معصومان (ع) نیز مطالب مهم و ارزنده‌ای درباره آن بیان شده است.

خداوند متعال در آیات بسیاری مردم را به تفکر، تعقل و تدبیر در آیات آفاق و انفس دعوت می‌فرماید و خود نیز در موارد احقاق به استدلال عقلی آزاد می‌پردازد، قرآن کریم با این بیانات اعتبار حجت عقلی و استدلال و برهانی آزاد را مسلم می‌شمارد، یعنی نمی‌گوید که اول حقانیت معارف اسلامی را بپذیرید، سپس به استدلال عقلی پرداخته حقانیت معارف نامبرده را از آنها استنتاج کنید. بلکه با اعتماد کامل به واقعیت خود می‌گوید، به احتجاج عقلی پرداخته حقانیت معارف نامبرده را از آن دریابید. آری خداوند در قرآن کریم حتی در یک آیه بندگان خود را امر نفرموده که نفهمیده به خدا و یا هر چیزی که از جانب اوست ایمان آورید و یا راهی را کورکورانه بپیمائید حتی برای قوانین و احکامی که برای بندگان خود وضع کرده و عقل بشری به تفصیل، ملاک‌های آن را درک نمی‌کند علت آورده است. امام صادق (ع) درباره جایگاه معرفتی عقل فرموده است:

آغاز و شروع هر چیز و نیرو و آبادانی که هیچ سودی بدون آن به دست نمی‌آید عقل است، که خدا آن را زینت و نوری برای بندگانش قرار داده است. آنان در پرتو عقل، آفریدگار خود را شناخته‌اند و دانسته‌اند که آفریده او و تحت تدبیر اویند. خداوند باقی است و آنان فانی‌اند. از راه دیدن آسمان و زمین، خورشید و ماه، شب و روز به استدلال عقلی پرداخته و بر وجود آفریدگار مدبر، ازلی و ابدی استدلال می‌نمایند و به کمک عقل نیک را از بد بازشناخته و می‌دانند که نادانی مایه ظلمت و دانایی عامل نور است... .

این حمایت فوق العاده از عقل که در متون اسلامی دیده می‌شود در هیچ یک از ادیان دیگر یافت نمی‌شود. در اصول دین اسلام، عقل اساسی‌ترین نقش را ایفا می‌کند. اصل توحید و ایمان به خدای واحد، جز از راه عقل مورد قبول نیست، اسلام در اینجا شعار «خذ الغایات و اترك المبادی» را قبول ندارد، بلکه باید همان غایت را از راه خدا تحقیق عقل شناخت و پذیرفت. با توجه به عنایت قرآن که دائماً از تعقل دم می‌زند. و تأکیدهای اخبار و احادیث که برای عقل اصالت و اهمیت قائل شده‌اند. می‌توان گفت که اصالت عقل در شناخت و کسب معرفت و حجیت آن در دستیابی به معرفت راستین قطعاً مورد تأیید اسلام است.

#### گستره شناخت عقل

قطعاً عقل علیرغم ویژگی‌ها، امتیازات و توانایی‌هایی که دارد گستره‌اش محدود است و توان دستیابی به همه جانب حقیقت را ندارد.

عقل می‌تواند کلیات و اصول مسائل اعتقادی را به دست آورد ولی جزئیات آنها در دسترس او قرار ندارند از شعاع فهم آن خارجند. به گفته خواجه نصیرالدین طوسی: حکمی که به مقتضای عقل بود بالذات جز بر موضوعات کلی نبود.

این محدودیت عقل مورد تأیید روایات متعددی نیز هست.

از جمله امام صادق (ع) در پاسخ این پرسش که آیا مردم با وجود عقل از غیر آن بی‌نیازند؟ فرمود:  
آمد خردمند به دلیل عقلی که خداوند پایه زندگی و زیور برانزنگی و رهیابی او ساخته، می‌داند که خدا  
حق است و پروردگار وی اوست و می‌داند که برای خالقش دوست داشتن، کراهت، طاعت و معصیتی  
است که تنها با عقل خودش نمی‌تواند آن‌ها را دریابد بلکه دریافت و فهم آن‌ها جز با طلب علم ممکن  
نیست و اگر بوسیله علمش به این‌ها نرسد عقلش او را سودی نمی‌دهد، پس واجب است بر عاقل و  
خردمند طلب علم و ادب نماید که بی آن قوام و استواری نمی‌ماند.

از این روایت فهمیده می‌شود که عقل خود می‌یابد که توان درک و فهم همه چیز را ندارد و در آن موارد  
نیازمند فراگیری و آموزش است. از جمله آن‌ها مسائل مربوط به آخرت و جهان پس از مرگ است که  
جزئی‌اند از این رو برهان عقل در آن‌ها راه پیدا نمی‌کند.

## ۱۲. ادوار و مراحل تاریخی علم کلام

نظام و قواعد عقاید و مباحث علم کلام تاریخی است و در گذر روزگاران شکل می‌گیرد و پدید می‌آید.  
هر نسلی به نسل پیشین موضوعی یا انگارهای کلامی و یا ساختاری نظام‌مند می‌افزاید. این واقعیت  
را می‌توان با تتبع تاریخی و زمانی کتاب‌های که در عقاید و کلام نگاشته شده دریافت کرد و از ظهور و  
روز مباحث و موضوعات کلامی و سیر تاریخی آنان اطلاع حاصل کرد.  
ادوار تاریخی کلام شیعی را به جهات مختلف می‌توان تصویر کرد، در اینجا به اجمال دو جهت آن مطرح  
می‌شود.

الف: از جهت تحول ساختاری که چند مرحله را می‌توان برای آن تصویر کرد.

### ۱. مرحله تکوین □ عصر پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله).

مقصود از تکوین علم کلام در این دوره مطلق بحث و گفتگو درباره عقاید دینی جهت تبیین و اثبات آن‌ها و  
پاسخگویی به اشکالات درباره آنهاست، مراجعه به قرآن کریم و روایات و احادیث پیامبر اکرم (صلی الله  
علیه وآله) بیانگر طرح بحث‌های کلامی در همان عصر ظهور اسلام است. بخش زیادی از مباحثات و  
مناظره‌های آن حضرت با بتپرستان و اهل کتاب درباره اصول دین «توحید، نبوت و معاد» در قرآن کریم  
بیان شده است و بخش دیگری نیز در کتب روایی و تاریخی ثبت و ضبط گردیده است.

### ۲. مرحله گسترش □ عصر خلفای پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) تا اوایل قرن دوم هجری.

در عصر خلافت عمر دانش علم کلام رو به وسعت نهاد، زیرا فتوحات بسیار وسیع مسلمانان موجب شد  
تا قلمرو جغرافیای اسلام گسترش یابد که با این امر اختلاط مسلمانان با غیرمسلمانان و صاحبان  
آئین‌ها و مذاهب دیگر بیشتر شد و در بین آنان عالمان و احبار، اسقف‌ها و بطریق‌های اهل بحث بودند  
که می‌خواستند درباره ادیان و مذاهب بحث کنند. و در نتیجه بحث‌های کلامی رواج گرفت، هر چند اثری  
به تدوین نرسید.

امام امیرالمؤمنین (علیه السلام) نیز علیرغم گرفتاری‌های که در دوره کوتاه خلافتش پیش آمد کرد علاوه  
بر اینکه خطبه‌ها و احادیثی برای مردم القاء کردند که در آنها مواد اولیه معارف دینی و اسرار نفیس  
قرآنی به طور جامع نهفته بود، بحث‌ها و مناظراتی در کلام داشتند که در کتب حدیثی ضبط شده است.

### ۳. مرحله تدوین موضوعی □ قرن دوم و سوم هجری.

در ایام بنی امیه بحث‌های کلامی رواج بیشتری یافت و درباره آنها کتاب‌ها و رساله‌ها نوشته شد و بعد از پیدایش فرق و مذاهب کلامی از جمله معتزله و سپس اشاعره، کلام مدون و مرتب شده و حتی برای آن اصطلاحاتی درست شد...

البته شیعه قبل از معتزله و اشاعره و در همان ابتدای طلوع تشیع علوی - بعد از رحلت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) به طرح بحث‌های کلامی پرداخته است، کسانی مانند سلمان، ابوذر، مقداد، عمار، رشید، کمیل، میثم تمار و... آغازگر این بحث‌ها بودند که همه آنها به دست امویان کشته و شهید شدند تا اینکه در زمان امام باقر و امام صادق (علیهما السلام) مجدداً شکل گرفته و آوازه‌شان بلند شد و بحث‌های کلامی را شروع کرده و به تألیف کتاب‌ها و رساله‌ها پرداختند. با اینکه تحت سیطره و قهر حکومت‌های جابر بودند و همواره از ناحیه آنها سرکوب می‌شدند اما دست از کوشش برنداشتند.

از جمله اولین کسانی که به این کار اقدام کرد علی بن اسماعیل بن میثم تمار (۱۷۹ هـ) بود. او کتاب «الامامة» و «الاستحقاق» را نوشت. بعد از او نیز کسان دیگری رساله‌های در موضوعات کلامی خصوصاً درباره توحید و عدل نوشتند. هر چند فقط موارد بسیار محدودی از این آثار در دسترس است اما به احتمال زیاد این آثار رساله‌های خیلی کوتاه و مختصر بوده‌اند. چنانکه رساله امام رضا (علیه السلام) و عبدالعظیم حسنی چنین بوده‌اند. هر چند این مرحله در قرن سوم گسترش یافت و در قرن چهارم به اوج خود رسید.

۴. مرحله تبیین و تنظیم موضوعی □ قرن سوم و چهارم.

در این مرحله متکلمان امامی با توجه به ظهور و بروز تفکرهای رقیب مانند معتزله، اشاعره و... و همچنین غیبت امام (علیه السلام)، به تبیین مسائل کلامی براساس مکتب اهل بیت (علیهم السلام) پرداخته و آنها را در موضوع‌های خاصی تنظیم کرده و شباهت‌ها و افتخارات را نیز پاسخ گفتند در همین راستا ابوسهل اسماعیل نوبختی (۳۱۱ هـ) کتابی تحت عنوان «التنبيه فی الامامة»، ابن قبه «الانصاف» و ابن بابویه «الامامة و التبصرة» را نوشتند. شیخ صدوق (۳۸۱ هـ) «التوحيد» و «کمال الدین و تمام النعمة» را در موضوع غیبت تدوین کرد و ...

۵. مرحله ساختارمندی □ قرن پنجم و ششم

متفکران شیعی در قرن چهارم و پنجم ضرورت آموختن و شناساندن اندیشه تشیع را به مردم احساس کردند. هر چند این کار با تلاش اصحاب و شاگردان کلامی امام باقر و امام صادق (علیهما السلام) آغاز شده بود و با کوشش متکلمان بعدی عقاید و اصول معتقدات شیعی تثبیت شده بود. اما در قرن پنجم بود که کلام شیعه نظامی ساختارمند پیدا کرد. در این قرن و خصوصاً در عهد آل بویه (۳۳۰ □ ۴۴۷) دانشمندان شیعی با استناد به قرآن کریم و با استفاده از اخبار اهل بیت مترقی‌ترین مکتب اندیشه بررسی دینی را که می‌توان گفت تا آن روز در دنیای اسلام بی‌سابقه بود تاسیس کردند و اصول فلسفی و اعتقادی این مذهب را چنان پی‌ریزی نمودند که نه تنها در طول تاریخ زنده بماند بلکه پیوسته پیشروی خود را حفظ کند و چاره‌یاب و پاسخگوی مشکلات اجتماعی نیز باشد.

۶. مرحله تحول و تکامل □ قرن هفتم و هشتم

خواجه نصیرالدین طوسی (۷۲۶ هـ) با چینش و تنظیمی جامع و روش نو و ابتکاری کلام را به اوج تحول و تکامل رساند. مقایسه «تجريد الاعتقاد» و «رسالة الامامة» با کتاب‌های کلامی گذشتگان بیانگر این نکته است.

۷. مرحله شرح و تلخیص □ قرن نهم تا چهاردهم

در این مرحله علم کلام تا حدی دچار رکود شد. علامه طباطبایی معتقد است که شیعیان با توجه به اینکه در قرن‌های پیشین گرفتار مشاجره‌های مذهبی با مخالفین خود بوده و از جهت انجام وظایف

دینی هم نیاز روزانه به فقه و حدیث داشته‌اند با تمام قوا کوشیده و این علوم و علوم مربوطه به آنها را مانند درایه، رجال و اصول به سر حد کمال می‌رسانیدند و آخرین نظریات دقیقه وقت را ضبط می‌کردند و قرن‌ها با همین رو به پیش می‌رفتند ولی از قرن دهم به این طرف نظر به این که تا حدی از استقلال برخوردار شدند دیگر نیاز و حاجت شدیدی به دفاع از عقاید مذهبی حس نکردند. در نتیجه بحث کلامی حالت رکود پیدا کرده و از پیشرفت باز ماند و بحث‌های کلامی امروز ما همان محصول افکار سبید، چهارصد سال پیش است که دست به دست می‌گردد اما فقه و مقدمات فنی آن مانند اصول، حدیث و رجال به واسطه بقای احتیاج عمومی، در حال پیشرفت بوده و سال به سال به نشو و نما مناسب خود ادامه می‌دهد.

و لذا اکثر آثار کلامی این دوره شرح و یا تلخیص آثار گذشته و خصوصاً اثر ماندگار خواجه نصیرالدین یعنی «تجرید الاعتقاد» بود که «شوارق الالهام» محقق عبدالرزاق لاهیجی (۱۰۷۲ هـ) از نمونه‌های عالی آن است.

۸. مرحله اصلاح‌گری و پویایی □ نیمه دوم قرن چهاردهم و...

این مرحله بعد از آن دوره طولانی فترت بر اثر عوامل سیاسی، اجتماعی، فکری پیش آمده در قرن نوزده و بیست میلادی، سیزده و چهارده هجری توسط سید جمال الدین (م ۱۳۱۴ ق) آغازید و بدست شیخ محمد عبده، علامه طباطبایی، شهید مطهری، شهید صدر و دیگران به سیر تکامل خود ادامه داده و هنوز با قوت تمام ادامه می‌یابد.

ب: از جهت روشی و روی‌کردی ادوار تاریخی علم کلام خصوصاً کلام شیعی را از جهت روشی و روی‌کردی می‌توان چنین بررسی کرد.

کلام عقلی و نقلی:

کلام شیعه در نخستین مرحله دارای صبغه عقلی و نقلی است یعنی هم به تحلیل‌ها و تأمل‌های عقلی ارج می‌نهد و هم استناد به وحی را در دستور کار خود قرار می‌دهد. عصر حضور امامان(علیهم السلام) دارای چنین ویژگی بوده است.

مسائل و مباحثی که در کلمات آن بزرگواران درباره خداوند، صفات ثبوتیه و سلبیه و عوالم قبل و بعد از این عالم در نهج البلاغه، الکافی، التوحید، و دیگر منابع در دسترس است همه نه به شکل القاء يك سلسله مسائل تعبدی بلکه به صورت القاء يك سلسله بیانات استدلالی روشن‌گر و ترتیب صغرا و کبرای منطقی ارائه شده است.

چنانکه گفته شد اوج این روی‌کرد در زمان حضور امام امیرالمومنین، امام صادق(علیه السلام) و امام رضا(علیه السلام) تحقق یافته است.

۲. کلام نقلی: دوره دوم حضور تا کمی بعد از غیبت صغری (۳۲۹ هـ) یعنی تا شیخ صدوق (۳۸۱ هـ) بسیاری از شیعیان که گرد ائمه(علیهم السلام) جمع شده بودند و به کار سماع و نقل احادیث مشغول بودند، از مباحثات و مناظرات کلامی دوری می‌جستند و نظر خوشی نسبت به متکلمان شیعی نداشتند.

شاید بتوان برای این مساله عوامل و قرائنی ذکر کرد. از جمله:

- گسترش و توسعه جمعیتی و جغرافیایی شیعه.

- دسترسی نداشتن آنها به شخص امام(علیه السلام)، خصوصاً اینکه بعد از امام صادق(علیه السلام)، آن بزرگواران - غیر از امام رضا(علیه السلام) - مدت‌های زیادی در زندان و یا تبعیدگاه مانند سامرا به سر می‌برده‌اند.



- متاثر شدن عوام شیعه از روش حدیث‌گرایی و اشعریت، خصوصاً اینکه معتزله راه افراط را پیش گرفته و بسیاری از معتقدات مسلمانان را انکار کردند، به علاوه اینکه حمایت همه جانبه سه خلیفه عباسی (مامون، معتصم و واثق) معتزله را سیاسی جلوه داد.

- تعدد و تنوع بیش از حد آراء و مذاهب کلامی که از جمله عوامل آن دور شدن مردم از مکتب فکری اهل بیت(علیهم السلام) بوده است. عوام شیعه را به احادیث و نصوص مقید کرده است و ترس و اضطراب آنها را از روش‌های کلامی و متکلمان موجب شده است.

- اتهام‌های رقیبان فکری شیعه و از جمله معتزلیان به متکلمان شیعی چون هشام بن حکم، هشام بن سالم مبنی بر اعتقاد آنها به تجسیم و تشبیه در ذات باری تعالی نیز در این مساله بی‌تاثیر نبوده است.

البته این مسأله بیشتر در زمان امام رضا(علیه السلام) تا امام عسگری(علیه السلام) به چشم می‌خورد. چنانکه هشام بن ابراهیم جیلی، یونس بن عبدالرحمن و جعفر بن عیسی خدمت حضرت رضا(علیه السلام) رسیدند.

جعفر گفت:

ای آقای من به خدا و تو شکایت می‌کنیم از آنچه که بین ما و اصحاب‌مان می‌گذرد.

امام فرمود: چه شده است؟

جعفر عرض کرد: ای آقای من. آنان ما را زندق می‌دانند، تکفیرمان می‌کنند و از ما دوری می‌جویند.

امام علیه السلام فرمود: اصحاب علی بن الحسین و محمد بن علی و اصحاب جعفر و موسی(علیهم السلام) نیز چنین بودند.

جعفر در ادامه عرض کرد:

ای آقای من از شما نسبت به این دو - هشام و یونس که در آنجا نیز حضور داشتند - کم‌کم می‌خواهیم. اینان ما را تربیت کرده و علم کلام به ما آموخته‌اند. اگر بر راه هدایتیم راحت‌مان کن و اگر در گمراهی هستیم آنان ما را گمراه کرده‌اند، پس ما را به ترك آن دستور بده که از آن به سوی خدا باز می‌گردیم، ای آقای من ما را به خدا دعوت کن و راهنمایی نما که از تو تبعیت و پیروی می‌کنیم.

امام فرمود: این دو شما را جز به راه هدایت و درستی تعلیم نداده‌اند. خداوند به شما جزای خیر دهد.

جعفر در ادامه پرسید:

شنیده‌ام که شما به صالح و ابا اسد فرموده‌اید: شما را به کلام چه کار که شما را به بی‌دینی وا می‌دارد.

امام فرمود: من به آنها چنین نگفته‌ام، من چنین چیزی نگفته‌ام؟ به خدا سوگند که چنین چیزی نگفته‌ام. او در حدیث دیگری می‌گوید در خدمت امام رضا(علیه السلام) بودم، یونس بن عبدالرحمن نیز حضور داشت. گروهی از مردم بصره خدمت حضرت رسیدند، امام(علیه السلام) به یونس اشاره کرد که به اتفاق دیگری برود و تا ایشان اجازه نداده است خارج نشود. بصری‌ها وارد شدند و درباره یونس هم بدگویی‌های زیادی کردند. و امام(علیه السلام) سر به زیر انداخته بود، آنها که رفتند یونس با اجازه امام(علیه السلام) در حالی که گریه می‌کرد بیرون آمد، عرض کرد. فدای شما شوم. من از عقاید - دین و مذهب - دفاع و حمایت می‌کنم در حالیکه یاران من چنین به من می‌نگرند. امام(علیه السلام) فرمود:

از سخنان آنان چه غصه داری هنگامی که امام تو از تو راضی است. یونس با مردم در حد معرفت و آگاهی آنان سخن بگو و از سخن گفتن درباره چیزهای که بدان معرفت ندارند پرهیز کن.

در روایت دیگری امام کاظم(علیه السلام) به یونس بن عبدالرحمن فرمود:

یا یونس ارفق بهم فان کلامک یدق علیهم.

فضل بن شاذان از قول ابو جعفر بصری نقل می‌کند: که با یونس خدمت امام رضا(علیه السلام) رسیدیم او از بدگوهای مردم نسبت به خودش شکوه کرد. امام فرمود: دارهم فانّ عقولهم لاتبلغ.

عبدالعزیز بن مهندی که از بزرگان قم و وکیل امام رضا(علیه السلام) در آن شهر بوده است، مگوید نام‌های به امام ابوجعفر نوشتیم و نظر مبارکش را درباره یونس بن عبدالرحمن جویا شدم؟ امام به خط مبارک نوشته بود:

أحبه و ترخّم علیه و ان كان يخالفك اهل بلدك.

از تعبیر آخر امام(علیه السلام) بر می‌آید که مردم قم با کلام و متلکمانی مانند یونس چقدر مخالف بوده‌اند.

برخی از محققان معتقدند بعضی از آنان، روایاتی در ذم و طعن دانشمندان و متکلمان می‌ساختند و به ائمه نسبت می‌دادند.

۳. کلام عقلی: در قرن پنجم تا ششم. شیخ مفید، سید مرتضی، شیخ طوسی و...

۴. کلام فلسفی: قرن هفتم. خواجه نصیرالدین طوسی.

۵. کلام با غلبه اخباری‌گری: در زمان علامه مجلسی (۱۱۱۱)، محمد محسن فیض کاشانی (۱۰۹۲ هـ)...

۶. کلام با روی‌کردی ترکیبی از عقل، نقل و فلسفه دوره معاصر: قرن چهارده تاکنون.

آغازگر این روی کرد صدرالمآلهین شیرازی (۱۰۵۰ هـ) است او علاوه بر آن سه، مبانی و مفاهیم عرفانی را نیز به خدمت گرفته و دین را با عقل و اشراق همساز می‌کند.

هر چند در دوره معاصر و با علامه طباطبایی (۱۳۶۲ ش) و شهید مطهری (۱۳۵۸ ش) و شاگردان مکتب علامه مانند استاد آیه‌الله سبحانی و استاد آیه‌الله جوادی آملی نمود بیشتری یافته است.

البته به روی‌کرد تفکیکی نیز که در این مقطع زمانی مطرح شده و اکنون نیز مورد نقد و بررسی و یا تایید برخی از صاحب‌نظران است نیز باید توجه داشت، هر چند روی‌کرد غالب همان است که گفته شد.

این دو فهرست از مراحل و ادوار تاریخی که هر کدام ناظر به جهت خاصی از مباحث و مسائل علم کلام بود بیانگر رابطه دقیق و وثیق دو علم کلام و تاریخ است. قطعاً نگاه به مباحث کلامی بدون لحاظ تاریخی آن و همچنین نگاه تاریخی به مباحث کلامی بدون توجه به سیر تطور آنها علاوه بر اینکه ممکن است آموزه‌ها و عقاید کلامی ما را با مشکل مواجه کند ما را از شناخت صحیح آموزه‌های کلامی محروم می‌نماید.

۱۳. روی‌کردهای کلامی امامیه

روش‌های رایج و متداول در بین متکلمان شیعی

در این مقطع زمانی (و البته در همه ادوار مختلف) عبارتند از:

۱. نص‌گرایی؛

۲. عقل‌گرایی تاویلی؛

۳. خردگرایی فلسفی؛

۱. نص‌گرایی؛

نص‌گرایی نظام فکری است که بر نصوص دینی جمود ورزیده و اندیشه بشری را از دستیابی به توجیه و تبیین عقلانی بسیاری از معارف دینی ناتوان می‌پندارد. این روش یگانه مرجع و منبع دستیابی به معارف دینی را نصوص و ظواهر کتاب و سنت می‌داند. پیروان این روش نیز هر چند همه در یک مرتبه نیستند اما بی‌اعتنایی به عقل و ویژگی مشترک آنان است. از دیدگاه این روش راهنمایی عقل فقط اتا

زمانی سودمند است که دست ما را در دست رهبران دینی قرار دهد و از آن پس باید خود را خادم شریعت بداند و دنباله‌رو ظواهر آیات و روایات باشد. هرچند نص‌گرایان در مواردی در مقام دفاع از آموزه‌های دینی از ادله عقلی بهره می‌گیرند اما معتقدند که اگر عقل در پی فهمی عمیق‌تر و فراتر از آنچه از ظواهر الفاظ کتاب و سنت بر می‌آید باشد ره به جایی نخواهد برد.

در منابع پیشین از این روش و پیروان آن با عناوینی مانند «اهل النقل»، «اصحاب النقل»، اصحاب الحدیث اصحاب الآثار و... نام برده شده است.

## ۲. عقل‌گرایی:

عقل‌گرایی عنوان عامی است که بر هر گونه نظام فکری - فلسفی که نقش عمده و اساسی را به عقل بدهد اطلاق می‌شود. و در مقابل نظام‌های مانند شهودگرایی تجربه‌گرایی ایمان‌گرایی و نص‌گرایی مطرح می‌شود.

در اینجا منظور عقل‌گرایی در مقابل نص‌گرایی است و مقصود از آن نظام یا مکتب فکری است که در برابر معارف وحیانی بر نقش قوه عقل نیز در کسب معرفت تأکید دارد و به آن ارجح می‌نهد و برایش حرمت قائل می‌شود و آنرا ابزار کسب شناخت و معرفت می‌داند.

پیروان این مکتب حجیت و اعتبار عقل را پذیرفته‌اند و اصول و مبادی عقلی را شالوده‌های معرفت بشری می‌دانند و معتقدند بدون به رسمیت شناختن خرد و اصول عقلی هیچ‌گونه معرفتی برای انسان حاصل نخواهد شد و معارف دیگر اعم از حسی و تجربی و وحیانی نیز مبتنی بر مبادی عقلی است.

مرتبه و مقام عقل نزد پیروان این مکتب نیز یکسان نیست، برخی به صورتی افراطی برای آن حرکات قائل شده‌اند تا حدی که وحی را انکار کرده‌اند. براهمه پیروان مکتب دئیسم، ابوالعلاء معری و همچنین محمد بن زکریا رازی را می‌توان جزو اینان نام برد معمولاً معتزله را نیز جزو خردگرایان افراطی می‌دانند آنچه که قطعی است اینست که آنها در عقل‌گرایی، اعتدال مکتب امامیه را ندارند.

در مقابل به طور قطع مکتب شیعه امامی بر اساس آموزه‌های قرآنی و برخورداری از مکتب اهل بیت (علیهم السلام) علیرغم فراز و فرودهایی که عقلانیت و عقل‌گرایی داشته است مانند جهان اهل سنت دچار افراط و تفریط نشده است. و با تعدیل عقل‌گرایی افراطی معتزله و گرایش تفریطی اهل حدیث و اشاعره هر دو عنصر عقل و وحی را در نظامی پویا به کار گرفته و از افراطها و زیاده‌روی‌ها معتزلی در استفاده از عقل منزّه است، چنانکه از جمود مقلده و اشاعره بر ظواهر شرعی نیز کنار است.

## ۳. خردگرایی فلسفی:

این روش با استفاده از عقل البته با صبغه فلسفی که همان بهره‌برداری از قواعد و اصول فلسفی باشد به مباحث کلامی پرداخته است. و با استمداد از يك سلسله قضایای بدیهی یا نظری که مولود همان بدیهیات است (افکاری که شعر و درک انسانی نمی‌تواند در آنها به خود شك و تردیدی راه دهد) با منطق فطری، در کلیات جهان هستی بحث کرده و به این وسیله به مبدأ آفرینش جهان و کیفیت پیدایش جهان و آغاز و انجام آن پی برده شود.

طبیعی است در این روش نیز پای‌بندی به کتاب و سنت محفوظ است. اما ورود و خروج مباحث و استدلال‌ها رنگ فلسفی داشته و به قواعد و اصول فلسفی و حتی فلسفه یونان باستان استناد می‌شود هر چند از آیات و روایات نیز به عنوان مؤید بهره می‌برد.

این روش در عهد حضور مورد استفاده نبوده است ولی در اوایل عصر غیبت کبری نوبختی‌ها آن را به کار بردند. الیاقوت جلوه‌ای از این روش کلامی است. بعدها با طی مراحل توسط خواجه نصیر تکمیل و متمم شد.

## ۱۴. ویژگی‌های تفکر کلامی شیعه

تفکر کلامی شیعه به برکت برخورداری از مکتب والای اهل بیت (علیهم السلام) و بهره‌برداری بهتر از آیات قرآن کریم و پیروی از اصول حاکم بر آن نسبت به سایر تفکرها از ویژگی‌هایی برخوردار است که به چند مورد آنها اشاره می‌شود.

۱. خردورزی و عقل‌باوری روایات فراوانی از ائمه (علیهم السلام) بیانگر این ویژگی است که به نقل چند روایت از امام صادق (علیه السلام) بسنده.

امام صادق (علیه السلام) فرموده است:

- بندگان به سبب عقل خالق و آفریدگار خود را می‌شناسند. بالعقل عرف العباد خالقهم.

- به سبب عقل، عمق حکمت را می‌توان استخراج کرد. بالعقل يستخرج غورالحکمه.

- خداوند تبارک و تعالی حجت‌های خود را برای بندگان به وسیله عقل کامل گردانید.

این ویژگی در عمل نیز مورد توجه متکلمان شیعی بوده است، نص‌گرایان نیز که تقدم را به «نقال» می‌دهند از عقل بی‌بهره نیستند، تقدم روایات عقل و تفکر در چینش و تنظیم کتب کلامی، تبیین و توضیح ذیل احادیث بیانگر این ویژگی در کلام شیعی است. موارد متعددی در الکافی، التوحید، و مقدمه مبسوط کمال الدین گواه آشکار این نکته است.

- تفاوت عقلانیت شیعی با خردورزی معتزلی

در میان مکاتب و مذاهب کلام اسلامی بیش از همه معتزله عقل‌گراست، چرا که «اهل حدیث» اصلاً منکر استدلال عقلی در عقاید دینی‌اند. «اشاعره» نیز هر چند استدلال عقلانی را قبول دارند اما اصالت را از آن گرفته و آن را تابع ظواهر نقلی می‌دانند.

در عین حال عقلانیت شیعی با عقل‌گرایی معتزله حداقل دو تفاوت عمده دارد.

الف: عقل مورد نظر شیعی، عقل برهانی است ولی عقل معتزلی جدلی است.

ب: شیعه علاوه بر استناد و استدلال به عقل بشری از عقل برتر پیشوایان معصوم نیز بهره می‌گیرد.

محقق لاهیجی در بیان این دو تفاوت می‌نویسد:

- قواعد اعتزال بنا بر آنکه مبنایش بر اصول عقلیه است، اکثر بر قوال باحق، ریخته‌تر و به طریق ثواب نزدیکتر است، اگر چه دلایلشان جدلی و قیاساتشان غیربرهانی است. ...»

- شیعه امامیه که مقدماتی را از معصوم اخذ می‌کند به منزله اولیات است در قیاس برهانی و همانگونه که قیاس برهانی افاده یقین می‌کند دلیلی نیز که از مقدمات گرفته شده از معصوم باشد افاده یقین می‌کند. ...

این ویژگی ثمرات ارزشمندی را برای کلام شیعی بیار آورده است از جمله:

۱. اکثریت قریب به اتفاق فلاسفه اسلامی شیعی امامی بوده‌اند.

شیعه چنانکه در آغاز برای پیدایش تفکر فلسفی عامل مؤثری بود در پیشرفت اینگونه تفکر و ترویج علوم عقلیه نیز رکنی مهم بود و پیوسته بذل مساعی می‌کرد، از این روی با اینکه با رفتن ابن رشد فلسفه از میان اکثریت تسنن رفت، هرگز از میان شیعه نرفت و پس از آن نیز فلاسفه‌ای نامی مانند خواجه طوسی، میرداماد و صدرالمطالین به وجود آمده، یکی پس از دیگری در تحصیل و تحریر فلسفه کوشیدند.

۲. از لغزش و انحراف در تبیین معارف دینی و حل معضلات کلامی مصون مانده و غالباً راه اعتدال را پیموده‌اند.

۲. تحقیق و آزاداندیشی:

پیشوایان شیعی توانستند علاوه بر کاشتن بذر تمام علوم و معارف حقیقی، روح بحث و انتقاد آزاد را در کالبد پیروان خود نیز پرورش دهند، لذا بحث‌های شیعی در حقایق معارف با روش تحلیل و انتقاد و کنجکاوای عقلی آزاد بود.

هر چند متاسفانه علل و عوامل مختلفی که اساسی‌ترین آنها عامل حکومت و سیاست بود، اهل بیت (علیهم السلام) را به انزوا کشانده و به جای آنها به ترویج و تکریم و تعظیم صحابه پرداخته است. البته آنان نیز در نشر معارفی که از مشافهه پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به دست آورده بودند فرو گذار نمی‌کردند اما قدر مسلم این است که روح تحقیق علمی در آنها نبوده و حالت بحث انتقادی در میانشان وجود نداشت. یا دست‌های مرموزی نمی‌گذاشت پیدا شود. تالیف و کتابت در میانشان ممنوع و قدغن بود و در شعاع کلمه «حسینا کتاب الله» خود را از هر کتاب علمی مستغنی می‌دانستند.

عوامل مختلفی از جمله: ۱. نبودن روح تحقیق در عامه صحابه ۲. ممنوع بودن بحث و انتقاد در معارف دینی ۳. قدغن نمودن مقام خلافت از کتابت و تالیف ۴. پیدا شدن عده قابل توجهی از ظاهر الاسلام‌های اسرائیلی ۵. اقبال بیرون از حد و اندازه عموم مسلمین به حدیث ناقلین و محدثین ... دست به دست هم داده و حدیث را نیز ارزش و جایگاه واقعی خود انداخت.

به همین جهت و جهات دیگر حالت رکود و جمودی در سایر علوم اسلامی اعم از تفسیر «فقه» کلام به وجود آمد که در اثر آن هرگونه بحث انتقادی از آزادی افتاد و فاقد نشو و نمای حقیقی گشت.

اما شیعه هر چند بواسطه تاثیر نامساعد اسباب و عوامل بیرونی نتوانست حق بحث را در همه فنون و علوم استیفاء کند و به ناچار از پاره‌ای از آنها به طور متوسط و یا ناقص بهره‌برداری نمود. عالمان و اندیشمندان شیعی فرصت و یا توفیق نیافتند تا در همه علوم و فنون پیشرفتی را که در خور این روش‌های اساسی و صحیح است به دست آورند. اما با مجاهدت، تلاش و کوشش توانستند روش آزاد اندیشی و تحقیق را در علوم مورد نیاز جامعه حفظ کنند.

لذا روش کلامی شیعه طبق تعلیم اهل بیت (علیهم السلام) بحث دفاعی از اصول معارف اسلامی با منطق صحیح و حجت عقل و نقل است.

این روش مورد تایید و عنایت قرآن کریم نیز هست چرا که در میان آیات کریمه قرآن، آیات زیادی می‌توان یافت که معارف اعتقادی و عملی اسلام را با سبک استدلال و سلیقه احتجاج عقلی بیان می‌نماید، این آیات مقاصد خود را با دلایل و حجّت‌های کافی به غریزه واقع‌بینی و درک استدلالی انسان عرضه می‌دارد.

هیچ يك از آیات قرآن نمی‌گوید که مقصد مرا بی‌چون و چرا بپذیرید و پس از آن به عنوان تفنن یا هدف دیگری به استدلال بپردازید، بلکه می‌گوید: آزادانه به عقل سلیم خود مراجعه کنید. اگر چنانچه سخن مرا به همراه دلایل و شواهدی که ذکر می‌کنم تصدیق نمود (و قطعاً هم خواهد کرد) بپذیرید. (و این همان طرز تفکر فلسفی و استدلال آزاد است).

وجود بحث‌های عمیق فلسفی در اقسام معارف اسلامی، از مبدأ و معاد از طرق شیعه، از پیغمبر اکرم و اهل بیت گرام او به سبک و روش فلسفی نقل شده است گواه آشکار این نکته است به علاوه اینکه پیشوای اول شیعه نخستین کسی است که در اسلام راه را باز کرده در حالی که از مجموع دوازده هزار صحابی که تاکنون نامشان ضبط شده يك حدیث روشن با این روش نقل نشده است.

ثمره و فایده این ویژگی

حداقل دو یا سه نتیجه و ثمره برای این ویژگی قابل ذکر است.

۱. رواج و گسترش تفکر فلسفی در شیعه.

۲. افزایش مسائل فلسفه و به تبع رمزگشایی و کلیدیابی مشکلات دیرینه در فلسفه.

۳. ایجاد ارتباط بهتر بین مسائل فلسفه.

۳. سنت‌گرایی:

کلام شیعه همانگونه که از عقل‌گرایی و خردورزی برخوردار است در کنار آن از بطن حدیث بر می‌خیزد، بر خلاف کلام اهل سنت که جریانی ضد حدیث تلقی می‌شد نه تنها ضد سنت و حدیث نیست بلکه در متن آن جا دارد.

سیر مطلب از نظر حدیثی این است که احادیث شیعه بر خلاف احادیث اهل تسنن مشتمل است بر يك سلسله احادیثی که در آنها منطقاً مسائل عمیق ماوراء الطبیعی یا اجتماعی مورد تجزیه و تحلیل واقع شده است. در احادیث اهل تسنن، تجزیه و تحلیل درباره این موضوعات صورت نگرفته است. مثلاً اگر سخن از قضا و قدر، اسماء و صفات خداوند، عالم بعد از مرگ و مباحث مربوط به آن، امامت و خلافت و امثال این مسائل به میان آمده است هیچ‌گونه بحثی در اطراف آنها انجام نشده و توضیحی صورت نگرفته است، ولی در احادیث شیعه در کنار طرح این مسائل درباره آنها استدلال شده است. مقایسه میان ابواب حدیث «صحاح سته» با ابواب حدیث «کافی» و «التوحید» مطلب را روشن می‌کند. به همین جهت در احادیث شیعه «تکلم» به معنای تفکر عقلانی و تجزیه و تحلیل ذهنی صورت گرفته است و لذا شیعه مانند اهل تسنن به دو گروه «اهل الحدیث» و «اهل الکلام» تقسیم نشده است. ۴. اعتدال‌گرایی:

نمونه‌های زیر بیانگر این ویژگی است.

- در باب صفات الهی در مقابل نظریه تعطیل و تشبیه، دیدگاه «تنزیه» را مطرح کردند.

- درباره قرآن و کلام الهی در کنار نظریه خلق (حدوث) و قدیم بودن، نظریه «محدث غیرمخلوق» را ترویج کردند.

- در باب انسان و سرنوشت او بر خلاف نظریه جبر و تفویض تفکر «امر بین امرین» را تبیین کردند.

- در بحث از ایمان بر خلاف مرجئه قائل به نقش عمل صالح در بارور شدن ایمان و رستگاری انسان بودند

و بر خلاف خوارج که مرتکب کبیره را کافر می‌دانستند. او را مسلمان غیرمؤمن معرفی کردند.

آری در تفکر کلامی شیعه امامیه نه از تشبیه و انسان‌وار انگاری خدا نشانی یافت می‌شود نه از تعطیل عقل در فهم شریعت، نه از جبر و بی‌خاصیتی انسان نشانی است و نه از تفویض و بیرون انگاشتن خدا از قلمرو افعال انسان.